اخلاق جنسی

در اسلام و جهان غرب

بسم الله الرحمن الرحیم

وَمِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجًا
لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً

به نام خداوند بخشـایندهٔ مهـربان

یکی از نشانه های او این است که از خود شما برای شما همسر آفرید تا با او آرام گیرید و میان شما مهر و محبت قرار داد.

قرآن مجید، سورهٔ روم، آیهٔ ۲۱

مطهری، مرتضی، ۱۲۹۸ ـ ۱۳۵۸ .
اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب / مرتضی مطهری.ـ تهران: صدرا، ۱۳۷۴.
[۱۰۸] ص. ۸۰۰۰ ریال ISBN 978 - 964 - 5600 - 07 - 3
۱۰۰۰ ریال.
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ قبلی: صدرا؛ ۱۳۶۷ (۹۱).
کتابنامه به صورت زیرنویس.
چاپ بیست و نهم: ۱۳۸۹.
۱. امور جنسی - اخلاق. الف. عنوان.
۳ الف ۷ م / ۲۳ HQ ۱۷۶
۱۳۷۴
کتابخانه ملی ایران ۷۵ـ۷۲۹۵ م

انتشارات صدرا

اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب

نویسنده: متفکر شهید استاد مرتضی مطهری
چاپ بیست و نهم: اسفند ۱۳۸۹ مطابق ربیع‌الثانی ۱۴۳۲
تعداد: ۶۰۰۰ نسخه
بها: ۸۰۰۰ ریال
حروفچینی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسهٔ چاپ فجر(۱۰۰۱۳۹۵). تلفن: ۳۳۱۱۹۷۹۶
ناشر: انتشارات صدرا (با کسب اجازه از شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید)

● تهران: خیابان ناصرخسرو، مقابل دارالفنون، کوچهٔ دکترمسعود. تلفن: ۳۳۹۱۵۱۳۰، ۳۳۹۱۵۱۲۰، دورنگار: ۳۳۱۱۹۷۹۶
شعبه ۲: خیابان انقلاب(ضلع جنوبی)، تقاطع ابوریحان، جنب بانک ملی، پلاک ۱۱۶۴ ـ تلفن: ۶۶۴۶۱۰۸۶
شعبه ۳: خیابان پاسداران ـ خیابان گل نبی ـ خیابان ناطق نوری(زمرد) ـ بوستان کتاب ـ تلفن و دورنگار: ۲۲۸۵۲۲۸۹
● قم: خیابان ارم. تلفن: ۷۷۳۱۵۲۲، دورنگار: ۷۷۴۷۳۱۴

شابک: ۳ ـ ۰۷ ـ ۵۶۰۰ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸ ISBN: 978-964-5600-07-3

فهرست مطالب

مقدّمه

باسمه تعالی

کتاب حاضر، مشتمل بر سلسله مقالاتی است از متفکر شهید استاد مرتضی مطهری که در حدود سال ۱۳۵۳ به طور مسلسل در مجلهٔ «مکتب اسلام» درج می‌گردید و در زمان حیات استاد توسط یکی از ناشران، بدون اطلاع ایشان به صورت رساله‌ای کوچک (به همین صورت که مشاهده می‌گردد) منتشر گردید و البته موجب آزردگی خاطر استاد شد، چراکه مقالاتی که در یک مجله و با فواصل زمانی چاپ می‌شوند، برای آنکه به صورت کتاب منتشر شوند نیاز به یک بازبینی دارند، و بعلاوه ظاهراً استاد شهید این بحث را به عنوان بحثی مرتبط با مسألهٔ «نظام حقوق زن در اسلام» در نظر و خود برای انتشار آن طرحی داشتند. ولی در عین حال ایشان از انتشار این رساله جلوگیری به عمل نیاوردند، و

علت اینکه کتاب حاضر فاقد مقدمه‌ای از استاد شهید می‌باشد همین امر است.

امید است این اثر همچون دیگر آثار گرانقدر آن عالم جاودان، در تبیین حقایق اسلامی مفید و مؤثر افتد.

نظر به اینکه چاپهای قبلی این کتاب از کیفیت خوبی برخوردار نبود، اقدام به حروفچینی مجدد با اعمال دقتهای لازم گردید و اکنون به صورتی که خوانندهٔ محترم ملاحظه می‌نماید عرضه می‌گردد.

این اثر استاد نیز همچون دیگر آثار آن شهید بزرگوار از غنای محتوا و سلاست بیان برخوردار می‌باشد؛ امید است که راهبر جامعه به سوی اخلاق صحیح جنسی باشد.

آبان ۱۳۷۳

برابر با جمادی‌الاول ۱۴۱۵

شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید مطهری

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه چاپ بیست و پنجم

کتاب اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب از زمان انتشار تاکنون مانند سایر آثار آن متفکر شهید مورد استقبال فراوان تشنگان حقیقت و طالبان منطق اسلام در نظام خانوادگی قرار گرفته است. نظر به اینکه حجم این کتاب در قطع رقعی در حد معمول نبود، جهت زیباتر شدن کتاب، این چاپ را به شکل جیبی منتشر می‌نماییم. ضمناً طرح جلد کتاب نیز تغییر کرد و به شکل زیباتری درآمد. امید است رضایت خاطر

علاقه‌مندان آثار استاد شهید آیت‌الله مطهری را فراهم کـر
باشد.

از خدای متعال توفیق بیشتر در راه نشر آثار آن اسلام‌شنا
عظیم‌الشأن و حاصل عمر و پـاره تـن امـام خـمینی(ره)
مسئلت می‌کنیم.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۸
برابر با ۷ جمادی‌الاول ۴۳۰

شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید مطهری

علاقهٔ جنسی یا گناه ذاتی در جهان قدیم

برای ما مسلمانان که علاقهٔ دو همسر را به یکدیگر یکی از نشانه‌های بارز وجود خداوند می‌دانیم[1] و نکاح را «سنت» و تجرد را یک نوع «شر» حساب می‌کنیم، هنگامی که می‌خوانیم یا می‌شنویم بعضی از آیینها علاقهٔ جنسی را ذاتاً پلید و آمیزش

۱. وَ مِنْ اٰیاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً لِتَسْکُنوا اِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً (روم / ۲۱) یعنی یکی از نشانه‌های او این است که از خود شما برای شما همسر آفرید تا با او آرام گیرید و میان شما مهر و محبت قرار داد.

جنسی را ـ ولو با همسر شرعی و قانونی ـ موجب تباهی و سقوط می‌دانند، دچار تعجب می‌شویم.

عجب‌تر آن که می‌گویند دنیای قدیم عموماً گرفتار این وهم بوده است. برتراند راسل، فیلسوف اجتماعی مشهور معاصر، می‌گوید:

«عوامل و عقاید مخالف جنسیت در اعصار خیلی قدیم وجود داشته و بخصوص در هر جا که مسیحیت و دین بودا پیروز شد عقیدهٔ مزبور نیز تفوق یافت. وستر مارک مثالهای زیادی «از این فکر عجیب مبنی بر اینکه چیز ناپاک و تباهی در روابط جنسی وجود دارد» ذکر می‌نماید.

در آن نقاط دنیا نیز که دور از تأثیر مذهب بودا و مسیح بوده است ادیان و راهبانی بوده‌اند که طرفداری از تجرد می‌کرده‌اند، مانند اسنیتها در میان یهودیان... و بدین‌طریق یک نهضت عمومی ریاضت در دنیای قدیم ایجاد شد. در یونان و روم متمدن نیز طریقهٔ کلبیون جای طریقهٔ اپیکور را

گرفت... افلاطونیان نو نیز به اندازهٔ کلبیون ریاضت‌طلب بوده‌اند.
از ایران این عقیده (دکترین) به سمت باختر پخش شد که ماده عین تباهی است و به همراه آن این اعتقاد به وجود آمد که هرگونه رابطهٔ جنسی ناپاک است و این عقیده با جزئی اصلاح، اعتقاد کلیسای مسیحیت محسوب گردید.»[۱]

این عقیده قرنها وجدان انبوه عظیمی از افراد بشر را تحت نفوذ ترس‌آور و نفرت‌انگیز خود قرار داده و به عقیدهٔ روانکاوان نفوذ این عقیده اختلالات روانی و بیماریهای روحی فراوانی را موجب شده است که از این جهت مانند ندارد.

منشأ پیدایش این‌گونه افکار و عقاید چیست؟ چه چیز سبب می‌شود که بشر به علاقه و میل طبیعی خود به چشم بدبینی بنگرد و در حقیقت جزئی از وجود خود را محکوم کند؟ مطلبی

۱. زناشویی و اخلاق، ص ۲۵ و ۲۶.

است که مورد تفسیر متفکرین قرار گرفته است و ما اکنون درصدد کاوش در آن نیستیم؛ مثلاً علل گوناگونی می‌توانند در گرایش بشر به این‌گونه افکار و آراء دخیل باشند.

ظاهراً علت اینکه فکر پلیديِ «علاقه و آمیزش جنسی» در میان مسیحیان تا این حد اوج گرفت، تفسیری بود که از بدو تشکیل کلیسا از طرف کلیسا برای مجرد زیستن حضرت عیسی مسیح صورت گرفت. گفته شد علت اینکه مسیح تا آخر مجرد زیست، پلیدی ذاتی این عمل است و به همین جهت روحانیین و مقدسین مسیحی شرط وصول به مقامات روحانی را آلوده نشدن به زن در تمام مدت عمر دانستند و «پاپ» از میان اینچنین افرادی انتخاب می‌شود. به عقیدهٔ ارباب کلیسا تقوا ایجاب می‌کند که انسان از ازدواج خودداری کند. راسل می‌گوید:

> «در رسالات قدّیسین به دو یا سه توصیف زیبا از ازدواج برمی‌خوریم، ولی در سایر موارد پدران کلیسا از ازدواج به زشت‌ترین صورت یاد کرده‌اند. هدف ریاضت این بوده که مردان را متقی سازد،

بنابراین ازدواج که عمل پستی شمرده می‌شد بایستی منعدم شود. «با تبر بکارت درخت زناشویی را فرو اندازید» این عقیدهٔ راسخ سن‌ژروم دربارهٔ هدف تقدس است.»[۱]

کلیسا ازدواج را به نیت تولید نسل جایز می‌شمارد، اما این ضرورت، پلیدی ذاتی این کار را از نظر کلیسا از میان نمی‌برد. علت دیگر جواز ازدواج، دفع افسد به فاسد است؛ یعنی به این وسیله از آمیزشهای بی‌قید و بند مردان و زنان جلوگیری می‌شود. راسل می‌گوید:

«طبق نظریهٔ سن‌پول، مسألهٔ تولید نسل هدف فرعی بوده و هدف اصلی ازدواج همان جلوگیری از فسق بوده است. این نقش اساسی ازدواج است که درحقیقت دفع افسد به فاسد شمرده شده است.»[۲]

۱. همان، ص ۳۰.
۲. همان، ص ۳۱.

کلیسا ازدواج را غیرقابل فسخ و طلاق را ممنوع می‌شمارد. گفته می‌شود کلیسا خواسته است بدین وسیله ازدواج را تقدیس و از تحقیر آن بکاهد. ممکن است علت ممنوعیت طلاق و غیرقابل فسخ‌بودن ازدواج از نظر کلیسا این باشد که خواسته است برای کسانی که از بهشت تجرد رانده شده‌اند جریمه و مجازاتی قائل باشد.

چنانکه می‌دانیم عقاید تحقیرآمیز راجع به خود زن در میان ملل و اقوام قدیم مبنی بر این که زن انسان کامل نیست، برزخی است میان انسان و حیوان، زن دارای نفس ناطقه نیست، زن به بهشت هرگز راه نخواهد یافت و امثال اینها زیاد وجود داشته است. این عقاید و آراء تا آنجا که از حدود ارزیابی زن تجاوز نمی‌کند، اثر روانی غیر از احساس غرور در مرد و احساس حقارت در زن ندارد. اما عقیدهٔ پلیدی علاقه و آمیزش جنسی مطلقاً، روح زن و مرد را متساویاً آشفته می‌سازد و کشمکش جانکاهی میان غریزهٔ طبیعی از یک طرف و عقیدهٔ مذهبی از طرف دیگر به وجود می‌آورد. ناراحتیهای روحی که عواقب وخیمی بار می‌آورد همواره از کشمکش میان تمایلات طبیعی و تلقینات مخالف اجتماعی پیدا می‌شود. از این جهت است که

این مسأله فوق‌العاده مورد توجه محافل روانشناسی و روانکاوی قرار گرفته است.

□

باتوجه به نکات فوق، منطق عالی اسلام فوق‌العاده جلب توجه می‌کند. در اسلام کوچکترین اشاره‌ای به پلیدی علاقهٔ جنسی و آثار ناشی از آن نشده است. اسلام مساعی خود را برای تنظیم این علاقه به کار برده است. از نظر اسلام روابط جنسی را فقط مصالح اجتماعی حاضر یا نسل آینده محدود می‌کند و در این زمینه تدابیری اتخاذ کرده است که منجر به احساس محرومیت و ناکامی و سرکوب شدن این غریزه نگردد.

متأسفانه دانشمندانی امثال برتراند راسل که از عقاید مسیحیت و بودایی و غیره در این زمینه انتقاد می‌کنند، دربارهٔ اسلام سکوت می‌نمایند. راسل در کتاب **زناشویی و اخلاق** همین‌قدر می‌گوید:

«کلیهٔ بانیان مذاهب به استثنای محمد و کنفوسیوس
ـ اگر بتوان مسلک او (کنفوسیوس) را مذهب نامید ـ

توجهی به اصول سیاسی و اجتماعی نداشته و کوشیده‌اند تکامل روح را از راه اشراق، تفکر و فنا فراهم کنند.»[1]

به هر حال از نظر اسلام علاقهٔ جنسی نه تنها با معنویت و روحانیت منافات ندارد، بلکه جزء خوی و خلق انبیاست. در حدیثی می‌خوانیم: «**مِنْ اَخْلاقِ الْاَنْبِیاءِ حُبُّ النِّساءِ**»[2]. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، طبق آثار و روایات فراوان که رسیده است، محبت و علاقهٔ خود را به زن در کمال صراحت اظهار می‌کرده‌اند و برعکس، روش کسانی را که میل به رهبانیت پیدا می‌کردند سخت تقبیح می‌نمودند.

یکی از اصحاب رسول اکرم به نام عثمان بن مظعون کار عبادت را به جایی رسانید که همهٔ روزها روزه می‌گرفت و همه شب تا صبح به نماز می‌پرداخت. همسر وی جریان را به اطلاع رسول اکرم رسانید. رسول اکرم در حالی که آثار خشم از

---

۱. همان، ص ۸۶.
۲. **وسائل**، ج ۳ / ص ۳.

چهره‌اش هویدا بود از جا حرکت کرد و پیش عثمان بن مظعون رفت و به او فرمود:

«ای عثمان! بدان که خدا مرا برای رهبانیت نفرستاده است. شریعت من شریعت فطری آسانی است. من شخصاً نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم و با همسر خودم نیز آمیزش می‌کنم. هر کس می‌خواهد از دین من پیروی کند باید سنت مرا بپذیرد. ازدواج و آمیزش زن و مرد با یکدیگر جزء سنتهای من است.»

□

مطالبی که دربارهٔ پلیدی علاقهٔ جنسی و آثار ناشی از آن گفتیم مربوط به گذشتهٔ دنیای غرب بود. دنیای غرب در زمان حاضر در زمینهٔ اخلاق جنسی نسبت به گذشته به اصطلاح یک دور ۱۸۰ درجه‌ای زده است؛ امروز همه سخن از تقدیس و احترام علائق و روابط جنسی و لزوم آزادی و برداشتن هر قید و بندی در این زمینه است. در گذشته آنچه گفته شده است، به نام دین بوده و امروز نقطهٔ مقابل آنها به نام علم و فلسفه

پیشنهاد می‌شود.

بدبختانه ما از ضرر افکار قدیم غربیها با همهٔ ضعیف بودن وسایل ارتباطی میان اقوام و ملل مصون نماندیم و کم و بیش در میان ما رخنه کرد، اما افکار جدیدشان در اوضاع و احوال حاضر سیل‌آسا به سوی ما روان است. در قسمت دوم این بحث، دربارهٔ افکار جدیدی که در زمینهٔ اخلاق جنسی در جهان پیدا شده بحث می‌شود.

۱

اخلاق جنسی

در صفحات گذشته بحث مختصری در اطراف عقیدۀ رایج جهان قدیم به پلیدی ذاتی روابط جنسی مطلقاً، و تأثیر سوء عمیق این عقیده در آشفته ساختن ضمیر بشر ایراد و به منطق عالی خدایی اسلام در این زمینه اشاره شد. در این صفحات آراء و عقاید متفکرین جدید در این زمینه که درست در نقطۀ مقابل اسلاف خودشان است مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد.

اخلاق جنسی قسمتی از اخلاق به معنی عام است؛ شامل آن عده از عادات و ملکات و روشهای بشری است که با غریزهٔ جنسی بستگی دارد. حیاء زن از مرد، غیرت ناموسی مرد، عفاف و وفاداری زن نسبت به شوهر، ستر عورت، ستر بدن زن از غیرمحارم، منع زنا، منع تمتع نظری و لمسی از غیرهمسر قانونی، منع ازدواج با محارم، منع نزدیکی با زن در ایام عادت، منع نشر صور قبیحه، تقدس یا پلیدی تجرد جزء اخلاق و عادات جنسی به شمار می‌روند. اخلاق جنسی به حکم قوّت و قدرت فوق‌العادهٔ غریزه ـ که این قسمت از اخلاق بشری وابسته به آن است ـ همواره مهمترین بخشهای اخلاق به شمار می‌رفته است. ویل دورانت می‌گوید:

«سر و سامان‌بخشیدن به روابط جنسی همیشه مهمترین وظیفهٔ اخلاق به شمار می‌رفته است، زیرا غریزهٔ تولید مثل نه تنها در حین ازدواج بلکه قبل و بعد از آن نیز مشکلاتی فراهم می‌آورد و درنتیجهٔ شدت و حدّت همین غریزه و نافرمان بودن آن نسبت به قانون و انحرافاتی که از جادهٔ طبیعی پیدا

می‌کند، بی‌نظمی و اغتشاش در سازمانهای اجتماعی تولید می‌شود.»[1]

□

نخستین بحث علمی و فلسفی که در اینجا به میان می‌آید این است که سرچشمهٔ این اخلاق چیست؟ چطور شد که مثلاً خصیصهٔ حیا و عفت در زن پیدا شد؟ چرا مرد در مورد زن خود غیرت می‌ورزد؟ آیا این غیرت همان حسادت معمولی است که بشر آن را در همه جا محکوم کرده و استثنائاً در این یک مورد آن را پسندیده می‌داند یا چیز دیگر است؟ اگر همان حسادت است، علت استثنا چیست و اگر چیز دیگر است چگونه می‌توان آن را توضیح داد؟ همچنین منشأ زشت‌شمردن کشف عورت، فحشاء ازدواج با محارم و غیره چیست؟ آیا سرچشمهٔ اینها خود فطرت و طبیعت است؟ آیا فطرت و طبیعت برای اینکه به هدفهای خود نائل آید و به زندگی بشر ـ که طبعاً اجتماعی است ـ نظام بدهد این احساسات و عواطف را در بشر نهاده است یا علل دیگری در کار بوده و

۱. تاریخ تمدن، ج ۱ / ص ۶۹.

در طول تاریخ در روحیهٔ بشر اثر کرده تا تدریجاً جزء ضمیر اخلاقی بشر قرار گرفته است؟

اگر سرچشمهٔ این اخلاق طبیعت و فطرت است چرا اقوام ابتدائی و اقوام وحشی زمان حاضر که هنوز مانند اقوام ابتدائی زندگی می‌کنند این خصایص را لااقل به شکلی که انسان متمدن دارد ندارند؟ و به هر حال، اصل و منشأ هر چه باشد و گذشتهٔ بشریت به هر نحو بوده است، امروز چه باید کرد؟ بشر در زمینهٔ اخلاق جنسی چه راهی را بایست پیش بگیرد که به سرمنزل سعادت نائل آید؟ آیا اخلاق جنسی قدیم را باید حفظ کرد و یا باید آن را درهم ریخت و اخلاق نوین جایگزین آن ساخت.

ویل دورانت با اینکه ریشهٔ اخلاق را نه طبیعت بلکه پیشامدهایی که احیاناً تلخ و ناگوار و ظالمانه بوده است می‌داند، مدعی است که این اخلاق هر چند معایبی دارد اما چون مظهر انتخاب اصلح در مسیر تکامل است، بهتر این است حفظ شود. وی دربارهٔ احترام بکارت و مسألهٔ حیا و احساس شرم می‌گوید:

«عادات و سنن اساسی قدیمی اجتماع نمایندهٔ

انتخاب طبیعی است که انسان در طی قرون متوالی پس از گذشتن از اشتباهات بی‌شمار کرده و به همین جهت باید گفت با وجود آنکه احترام بکارت و احساس شرم از امور نسبی هستند و با وضع ازدواج از راه خریداری زن ارتباط دارند و سبب بیماریهای عصبی می‌شوند، پاره‌ای فواید اجتماعی دارند و برای مساعدت در بقای جنس، یکی از عوامل به‌شمار می‌روند.»[1]

فروید و اتباع وی عقیدهٔ دیگری دارند، مدعی هستند که اخلاق کهن را در امور جنسی باید واژگون کرد و اخلاق جدیدی را جایگزین آن نمود. به عقیدهٔ فروید و اتباع وی اخلاق جنسی کهن براساس محدودیت و ممنوعیت است و آنچه ناراحتی بر سر بشر آمده است، از ممنوعیتها و محرومیتها و ترسها و وحشتهای ناشی از این ممنوعیتها که در ضمیر باطن بشر جایگزین گشته، آمده است.

۱. همان، ج ۱ / ص ۷۴.

برتراند راسل نیز در اخلاق نوینی که پیشنهاد می‌کند، همین مطلب را اساس قرار می‌دهد. او به عقیدهٔ خود در زمینهٔ اخلاق جنسی از منطقی دفاع می‌کند که در آن احساساتی از قبیل احساس شرم، احساس عفاف و تقوا، غیرت (حسادت از نظر او) و هیچ‌گونه احساس دیگری از این گونه که وی و امثال او آنها را «تابو» می‌خوانند وجود نداشته باشد، معانی و مفاهیمی از قبیل زشتی، بدی، رسوایی در آن راه نیابد، فقط متکی به عقل و تفکر بوده باشد. محدودیت جنسی را فقط آن‌قدر می‌پذیرد که در مورد ممنوعیتهای غذایی قابل پذیرش است. وی در کتاب **جهانی که من می‌شناسم** در فصل مربوط به «اخلاق تابو» در پاسخ پرسشی که از وی می‌شود به اینکه «آیا هیچ‌گونه پند و اندرزی برای کسانی که بخواهند دربارهٔ امور جنسی خط‌مشی درست و عاقلانه‌ای در پیش گیرند دارید؟» می‌گوید:

«... بالأخره لازم است که مسألهٔ اخلاق جنسی را هم مانند سایر مسائل مورد بررسی قرار دهیم. اگر از انجام عملی زیانی متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم

که ارتکاب آن را محکوم کنیم...»[۱]

در پاسخ پرسش دیگر به اینکه «بنا به عقیدهٔ شما باید هتک عصمت را محکوم ساخت، ولی شما اعمال منافی عفت معمولی را چنانچه خسارتی بار نیاورد محکوم نمی‌کنید» می‌گوید:

«بله، همین‌طور است. ازالهٔ عصمت (بکارت) یک تجاوز جسمی در میان افراد است اما اگر با مسائل اعمال منافی عفت مواجه شدیم آن وقت باید موقعیت را در نظر گرفت و ملاحظه کرد در چنین موقعیت حساس دلایلی برای ابراز مخالفت وجود دارد یا نه.»[۲]

ما فعلاً وارد این بحث نمی‌شویم که آیا احساساتی از قبیل

۱. جهانی که من می‌شناسم، ص ۶۸.
۲. همان.

حیا و غیره ـ که امروز «اخلاق جنسی» نامیده می‌شوند ـ ریشهٔ فطری و طبیعی دارد یا ندارد؟ زیرا این بحث دامنهٔ درازی دارد؛ همین‌قدر می‌گوییم این توهم پیش نیاید که واقعاً علوم به آنجا رسیده که ریشهٔ این مسائل را به دست آورده است. آنچه در این زمینه‌ها گفته شده جز یک عده فرضها و تخمینها نیست و خود فرض‌کننده‌ها به هیچ‌وجه وحدت نظر ندارند. مثلاً فروید منشأ پیدایش احساس حیا را چیزی می‌داند، راسل چیز دیگر، ویل دورانت چیز دیگر، که ما برای پرهیز از اطاله از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. علت اصلی تمایل این افراد به غیرطبیعی بودن این احساسات، عدم موفقیت برای توجیه صحیح این احساسات است.

ما فرض می‌کنیم این احساسات هیچ‌گونه [توجیه] طبیعی ندارد و می‌خواهیم مانند هر امر قراردادی دیگر بر مبنای مصالح فرد و اجتماع و سعادت بشریت برای اینها تصمیم بگیریم، ببینیم منطق و تعقل به ما چه می‌گوید؟ آیا منطق و تعقل ایجاب می‌کند برای بازیافتن کامل سلامت روان و برای رسیدن اجتماع به حداکثر مسرت و سعادت تمام قیود و حدود و ممنوعیتهای اجتماعی را بشکنیم؟ یا خیر، مقتضای منطق و

تعقل این است که با سنن و خرافاتی مبتنی بر پلیدی علاقهٔ جنسی مبارزه کنیم و در عین حال موجبات طغیان و عصیان و ناراحتی غریزه را به نام «آزادی» و «پرورش آزادانه» فراهم نکنیم.

طرفداران اخلاق جنسی نوین نظرات خود را بر سه اصل مبتنی کرده‌اند:

۱. آزادی هر کسی تا آنجا که مخل به آزادی دیگران نباشد باید محفوظ بماند.

۲. سعادت بشر در گرو پرورش تمام استعدادهایی است که در وجود وی نهاده شده است. خودپرستی و بیماریهای ناشی از آن مربوط به آشفتگی غرایز است. آشفتگی غرایز از آنجا ناشی می‌شود که میان غرایز تبعیض شود، بعضی ارضاء و اشباع و بعضی دیگر همچنان ارضاء نشده باقی بمانند. علیهذا برای اینکه انسان به سعادت زندگی نائل آید باید تمام استعدادهای او را متساویاً پرورش و توسعه داد.

۳. رغبت بشر به یک چیز، در اثر اقناع و اشباع کاهش می‌یابد و در اثر امساک و منع فزونی می‌گیرد. برای اینکه بشر را از توجه دائم به امور جنسی و عوارض ناشی از آن منصرف

کنیم، یگانه راه صحیح آن است که هرگونه قید و ممنوعیتی را از جلو پایش برداریم و به او آزادی بدهیم. شرارتها و کینه‌ها و انتقامها همه ناشی از اخلاق خشن جنسی است.

اینهاست اصولی که اخلاق نوین جنسی را بر آنها نهاده‌اند و ما باید ان‌شاءالله مواد پیشنهادی این مکتب نوین را با بحث و تحقیق کافی در اصول سه‌گانهٔ فوق مورد بررسی قرار دهیم.

۲

وعده دادیم که اصولی را که اخلاق نوین جنسی بر روی آنها پایه‌گذاری شده است تحلیل و انتقاد کنیم، ولی به نظر می‌رسد قبل از بیان انتقادات طرفداران این سیستم اخلاقی نسبت به اخلاق کهن جنسی و بیان مواد جدیدی که در زمینهٔ اصلاح اخلاق جنسی پیشنهاد می‌کنند، انتقاد از اصول نامبرده چندان مفید نخواهد بود.

ممکن است افرادی که اطلاع کافی ندارند طرح مباحث بالا

را چندان لازم و مفید ندانند اما به نظر ما بحث در این گونه مسائل در اجتماع حاضر بسیار ضرورت دارد، نه تنها از آن جهت که افکار فلاسفه و مفکّرین معروف و مشهوری را به خود جلب کرده است، بلکه از آن نظر که این افکار در میان طبقهٔ جوان در حال پیشرفت و توسعه است و چه بسا جوانانی هستند که سرمایهٔ فکری‌شان وافی نیست که به بررسی منطقی این مسائل بپردازند؛ ممکن است شخصیت و شهرت صاحبان این افکار آنها را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار دهد و عقیده پیدا کنند که این سخنان صددرصد مطابق با منطق است.

به نظر ما ضرورت دارد خوانندگان محترم را در جریان بگذاریم و آگاه کنیم که افکاری که در این زمینه از غرب برخاسته و جوانان ما تازه با الفبای آن آشنا شده‌اند و احیاناً تحت عنوانهای مقدسی نظیر آزادی و مساوات با جان و دل آنها را می‌پذیرند به کجا منتهی می‌شود؟ آخرِ این خط سیر کجاست؟ آیا اجتماع بشر قادر خواهد بود در این مسیر گام بردارد و راه خود را ادامه دهد یا اینکه این کلاهی است که برای سر بشر خیلی بزرگ است، این راهی است که ادامه دادن آن جز فنای بشریت چیزی دربرندارد؟

از این‌رو ما لازم می‌دانیم که در اینجا ـ ولو به نحو اختصار ـ این مسائل را طرح کنیم و البته تفصیل کامل آنها را در جای دیگر ذکر خواهیم کرد[۱].

□

مدعیان اصلاح اخلاق جنسی ادعا می‌کنند که اخلاق کهن جنسی علل و اسباب و سرچشمه‌هایی داشته است که اکنون از میان رفته یا در حال از میان رفتن است؛ اکنون که آن علل در کار نیست دلیل ندارد که ما باز هم این سیستم اخلاقی را که احیاناً توأم با خشونت هم بوده است ادامه دهیم.

بعلاوه اموری که منشأ پیدایش این اخلاق شده جریاناتی جاهلانه و یا ظالمانه بوده است که با آزادی و عدالت و حیثیت ذاتی انسانی منافات دارد. علیهذا به خاطر انسانیت و عدالت هم که باشد، باید با این اخلاق مبارزه کرد.

می‌گویند اخلاق کهن جنسی را امور ذیل به وجود آورده است: مالکیت مرد نسبت به زن، حسادت مردان، کوشش مرد برای اطمینان به پدری خود، اعتقادات مرتاضانه و راهبانه به

۱. کتاب **نظام حقوق زن در اسلام** که در دست تألیف است.

پلیدی ذاتی رابطهٔ جنسی، احساس پلیدی زن نسبت به خود به واسطهٔ عادت ماهانهٔ زنانه و پرهیز مرد از او در این مدت، مجازاتهای شدیدی که زن در طول تاریخ از ناحیهٔ مرد دیده است، و بالأخره عوامل اقتصادی که زن را همواره نیازمند به مرد می‌کرده‌است. این علل واسباب ـ چنانکه واضح است ـ یا ریشهٔ تعدی و ستمگری دارد و یا از خرافات ناشی شده است و شرایط محدود زندگیِ آن‌وقت چنین ایجاب می‌کرده است. اکنون که مالکیت مرد نسبت به زن از میان رفته است، اطمینان پدری را از راه استفاده از داروهای ضدآبستنی ـ که در اثر پیشرفت طب پیدا شده ـ بدون به کار بردن روشهای خشونت‌آمیز قدیم می‌توان به دست آورد، عقاید مرتاضانه و راهبانه به سوی زوال و نیستی می‌رود، احساس پلیدی عادت زنانه را با بالابردن سطح معلومات و تفهیم اینکه یک عمل سادهٔ وظایف الاعضایی بیش نیست می‌توان از بین برد، دوران آن مجازاتهای سخت و شدید هم دیگر سپری شده است، عوامل اقتصادی که زن را اسیر می‌کرد دیگر وجود ندارد و زن امروز استقلال اقتصادی خود را بازیافته است، بعلاوه دولت تدریجاً دستگاههای خود را بسط می‌دهد و زن را در ایام بارداری و

زایمان و شیردادن تحت حمایت خود قرار می‌دهد و او را از مرد بی‌نیاز می‌کند و درحقیقت دولت جانشین پدر می‌شود، حسادتها را با تمرینهای اخلاقی باید از میان برد؛ با وجود اینها دیگر لزومی ندارد ما همچنان به این اخلاق کهن بچسبیم.

این است انتقادات و خرده گیری‌هایی که بر اخلاق کهن جنسی گرفته می‌شود و این است دلایلی که ایجاب می‌کند حتماً رفرمی در این بخش از اخلاق بشری صورت گیرد.

□

اکنون ببینیم چه موادی در این سیستم اخلاقی پیشنهاد می‌شود. البته از اول باید توجه داشته باشید که همهٔ این مواد اصلاحی بر محور شکستن قیود کهن و رفع منعها و محدودیتهای قانونی گذشته می‌چرخد.

اولین موضوعی که مورد توجه قرار گرفته است کامیابی آزادانهٔ زنان و مردان از معاشرتهای لذت‌بخش جنسی است و به عبارت دیگر آزادی عشق است؛ می‌گویند زن و مرد نه تنها قبل از ازدواج باید از معاشرتهای لذت‌بخش آزادانهٔ جنسی بهره‌مند باشند بلکه ازدواج نیز نباید مانعی در این راه به شمار آید، زیرا فلسفهٔ ازدواج و انتخاب همسر قانونی اطمینان پدر

است به پدری خود نسبت به فرزندی که از زن معینی به دنیا می‌آید؛ این اطمینان را با به‌کاربستن داروهای ضدآبستنی ـ که مخصوصاً پیشرفت طب امروز آنها را به بشر ارزانی داشته است ـ می‌توان به دست آورد. بنابراین هر یک از زن و مرد می‌توانند علاوه بر همسر قانونی عشّاق و معشوقه‌های فراوانی داشته باشند. زن مکلف است که در حین آمیزش با عشّاق خود از داروی ضدآبستنی استفاده کند و مانع پیدایش فرزند او گردد، ولی هرگاه تصمیم گرفت که صاحب فرزند گردد الزاماً باید از همسر قانونی خود استفاده کند.

کمونیسم جنسی تنها از آن نظر قابل عمل نیست که رابطهٔ نسلی را میان پدران و فرزندان قطع می‌کند. بشر از اعتماد نسلی نمی‌تواند صرف‌نظر کند؛ هر پدری می‌خواهد فرزند خود را بشناسد و هر فرزندی می‌خواهد بداند از کدام پدر پیدا شده است.

فلسفهٔ ازدواج و انتخاب همسر قانونی همین است و بس. اختصاص جنسی را به همین اندازه باید محدود کرد و با تأمین رابطهٔ نسلی به وسیلهٔ فوق موجبی برای تحدید بیشتر وجود ندارد.

برتراند راسل می‌گوید:

«جلوگیری وسایل (وسایل ضد آبستنی) تولید نسل را ارادی کرده و آن را از صورت یک نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر روابط بیولوژیک (تولید قهری فرزند در اثر آمیزش) بیرون آورده است. به دلایل متعدد اقتصادی که در فصول پیش شرح دادیم محتملاً پدر برای تربیت و اعاشهٔ اطفال، کمتر اهمیت خواهد داشت. بنابراین دلیلی نیست که مادری برای پدریِ اطفال خود همان مردی را انتخاب کند که خاطرش را برای عاشقی و رفاقت می‌خواهد. مادرِ آینده ممکن است شانه از زیر این تعهد خالی کند بدون آنکه لطمه‌ای به سعادت او وارد شود. برای مردان انتخاب مادرِ اطفال خود از این هم آسانتر و ساده‌تر خواهد بود. کسانی که مانند من معتقدند که روابط جنسی فقط هنگامی مسألهٔ اجتماعی (و قابل تحدید) محسوب می‌شود که طفلی به وجود آید، باید مثل من این دو نتیجه را بگیرند:

اولاً عشق بدون بچه آزاد است، و ثانیاً ایجاد اطفال باید تحت مقرراتی شدیدتر از آنچه امروز هست قرار گیرد.»[۱]

راسل بعداً به حل یک مشکل اجتماعی دیگر نیز می‌پردازد و آن مشکل بهبود نژاد بشر است؛ می‌گوید:

«وقتی روابط جنسی بر این اساس قرار گرفت، اجتماع می‌تواند فقط به زنان و مردان معینی که از لحاظ شخصی و ارثی واجد شرایطی باشند اجازهٔ تولید نسل بدهد. آن زنی که پروانهٔ تولید نسل دارد، از مردانی که از لحاظ ارثی ارجح شناخته شوند برای تخم‌گیری و تولید نسل استفاده می‌کند، در حالی که مردان دیگری که عشّاق خوبی خواهند بود از حق پدری محروم خواهند بود.»[۲]

۱. زناشویی و اخلاق، ص ۱۲۲.
۲. همان، ص ۱۲۳.

راسل کم‌کم به گفته‌ها و پیشنهادهای خود جنبهٔ اخلاقی نیز می‌دهد و به اندرز و موعظه می‌پردازد. چون معتقد است یکی از ریشه‌های اخلاق جنسی کهن حسادت است مردان و زنان را به ترک حسادت توصیه می‌کند، می‌گوید:

«در طریقی که من پیشنهاد می‌کنم، راست است که زوجین را از وفاداری نسبت به یکدیگر مبرّا می‌دارم اما در عوض، تکلیف دشوار منکوب‌کردن حسادت را به عهده‌شان می‌گذارم. یک زندگی هشیارانه بدون تسلط بر نفس غیرممکن است. در این صورت بهتر است یک احساس شدید و مزاحم را چون حسادت تحت انتظام درآوریم و نگذاریم مانع نموّ عمومی احساسات عاشقانه بشود. اشتباه اخلاق قدیمی در آن نیست که کفّ نفس را توجیه می‌کند، بلکه در آن است که در مورد استعمال آن اشتباه می‌نماید.»

مقصود راسل این است که قدما از لحاظ اخلاقی به کفّ نفس توصیه می‌کردند، من نیز به کفّ نفس توصیه می‌کنم، اما

نظر قدما در کفّ نفس بر این بود که غریزهٔ جنسی محدود گردد و نظر من به این است که جلوی حسادت در امر جنسی ـ که نامش را «غیرت» گذاشته‌اند ـ گرفته شود. مردان آنگاه که با عشقبازیهای همسران خود مواجه می‌شوند و احساس ناراحتی می‌کنند باید کفّ نفس و اغماض کنند، مزاحم آنها نشوند، بلکه از آن مردان بیگانه که همسر محبوب آنها را خوشحال و مسرور کرده‌اند شکرگزار باشند! هم او می‌گوید:

«ایجاد فرزندان باید فقط در ازدواج صورت گیرد و روابط بیرون از ازدواج به وسایل مختلف خنثی گردد، و شوهران هم نسبت به عشّاق همان‌قدر غمض عین داشته باشند که شرقیان نسبت به غلامان خنثی (مقصود غلامان اخته و خواجه‌سرایان است)[1] داشتند. اشکال اساسی این طریق، اطمینان اندکی است که به وسایل ضدآبستنی از یک طرف و صمیمیت زنان از طرف دیگر (که از عشّاق خود

۱ و ۲. [جملات داخل پرانتز از استاد است.]

باردار نشوند و به ریش شوهر نبندند) می‌توان داشت، اما این اشکال با مرور زمان کاهش خواهد یافت.»

رفرم و اصلاح! به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند؛ موضوعات دیگری نظیر ستر عورت، ممنوعیت ازدواج با محارم، نشر صور قبیحه، استمناء، تمایل به همجنس، سقط جنین، آمیزش در ایام عادت و امثال اینها نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. بعضی از این موضوعات از قبیل لزوم ستر عورت و منع نشر صور به اصطلاح قبیحه صریحاً مورد انتقاد قرار گرفته و بعضی دیگر از قبیل استمناء از حوزهٔ اخلاق خارج دانسته شده است و در قلمرو طب به شمار آمده است؛ احیاناً از نظر طبی اگر غیرمجاز شناخته می‌شود، کسی که به سلامت خود علاقه‌مند است آن را ترک می‌کند؛ به هر حال نمی‌تواند ممنوعیت اخلاقی داشته باشد!

□

اکنون نوبت آن است که ما اصول اساسی و ارکان اصلی این سیستم اخلاقی را که قبلاً بیان کردیم دقیقاً بررسی کنیم، سپس فلسفهٔ اخلاق جنسی اسلامی را که با اخلاق جنسی قدیم و جدید

غرب مغایر است توضیح دهیم، تا یک بار دیگر روشن شود یگانه مکتبی که صلاحیت رهبری بشر را دارد اسلام است، و هم روشن شود که کار غرب در فلسفهٔ اجتماعی به هذیان و پریشان‌گویی رسیده است؛ وقت آن است که غرب مانند همهٔ زمانهای دیگر، با همهٔ تقدمی که در علوم و صنایع دارد، فلسفهٔ زندگی را از شرق بیاموزد.

۳

در قسمت گذشته از این بحث، اصول اخلاق به اصطلاح نوین جنسی تشریح شد. اکنون نوبت آن است که اصول و پایه‌هایی که این مکتب بر روی آنها بنا شده است ارزیابی نماییم. آن اصول عبارت است از:

۱. آزادی هر فردی مطلقاً محترم است و باید محفوظ بماند، مگر آنجا که مزاحم آزادی دیگران باشد؛ به عبارت دیگر آزادی را جز آزادی نمی‌تواند محدود کند.

۲. سعادت بشر در گرو پرورش استعدادهایی است که در نهاد دارد. خودپرستی‌ها و ناراحتیهای روحی، ناشی از آشفتگی غرایز و بالأخص غریزهٔ جنسی است، و آشفتگی غرایز از عدم ارضاء و اشباع آنها ناشی می‌گردد.

۳. آتش میل و رغبت بشر در اثر منع و محدودیت فزونی می‌گیرد و مشتعل‌تر می‌گردد و در اثر ارضاء و اشباع کاهش می‌یابد و آرام می‌گیرد. برای انصراف بشر از توجه دائم به امور جنسی و جلوگیری از عوارض ناشی از آن، راه صحیح این است که هرگونه قید و ممنوعیتی را در این راه از جلو پایش برداریم.

چنانکه ملاحظه می‌شود اصل اول از اصول بالا فلسفی و اصل دوم تربیتی و اصل سوم روانی است. این سه اصل را ما از مجموع گفته‌ها و نظرات طرفداران این سیستم اخلاقی استنباط می‌کنیم و الّا هیچ کدام از آنان به این ترتیب و تفصیل اصول سیستم اخلاقی خود را بیان نکرده‌اند.

اصل آزادی

طرفداران این سیستم اخلاقی از آن جهت به این اصل ـ که تکیه‌گاه و اساس اصلی حقوق فردی به شمار رفته ـ تکیه

کرده‌اند که به گمان آنها این سلسله مسائل فاقد جنبهٔ اجتماعی می‌باشد، زیرا به عقیدهٔ آنها آزادی جنسی یک فرد به حقوق دیگران ضربه نمی‌زند؛ فقط آنجا که پای فرزند و اطمینان پدری و فرزندی به میان می‌آید حق شوهر پیدا می‌شود و لازم می‌گردد که زن از باردار شدن از غیر شوهر قانونی خود خودداری کند، و تا زمانی که وسایل ضدآبستنی در کار نبود لازم بود برای صیانت این حق مرد، زن عفاف و تقوا را رعایت کند تا نسبت به شوهر خود وفادار بماند؛ فعلاً با وسایل موجود چنین ضرورتی در کار نیست.

علیهذا در اینجا دربارهٔ دو قسمت باید تحقیق شود: یکی اینکه آزادی را جز آزادی دیگران و لزوم رعایت آنها نمی‌تواند محدود کند؛ دیگر اینکه روابط جنسی از ناحیهٔ اطمینان پدر و فرزندی با اجتماع و زندگی عمومی و حقوق اجتماعی ارتباط ندارد.

اما قسمت اول. باید ببینیم آن چیزی که آزادی را به اصطلاح حق مسلّم بشر قرار می‌دهد چیست؟ برخلاف تصور بسیاری از فلاسفهٔ غرب آن چیزی که مبنا و اساس حق آزادی و لزوم رعایت و احترام آن می‌گردد میل و هوا و ارادهٔ فرد نیست، بلکه

استعدادی است که آفرینش برای سیر مدارج ترقی و تکامل به وی داده است. ارادهٔ بشر تا آنجا محترم است که با استعدادهای عالی و مقدسی که در نهاد بشر است هماهنگ باشد و او را در مسیر ترقی و تعالی بکشاند، اما آنجا که بشر را به سوی فنا و نیستی سوق می‌دهد و استعدادهای نهانی را به هدر می‌دهد احترامی نمی‌تواند داشته باشد. ما در آینده ان‌شاءالله مستقلاً و به طور تفصیل تحت عنوان «انسان و آزادی» مسألهٔ آزادی را طرح خواهیم کرد؛ اینجا همین‌قدر یادآوری می‌کنیم که بسیار اشتباه است اگر خیال کنیم معنی اینکه «انسان آزاد آفریده شده» این است که به او میل و خواست و اراده داده شده است و این میل باید محترم شناخته شود مگر آنجا که با میلها و خواستهای دیگران مواجه و معارض شود و آزادی میلهای دیگران را به خطر اندازد. ما ثابت می‌کنیم که علاوه بر آزادیها و حقوق دیگران مصالح عالیهٔ خود فرد نیز می‌تواند آزادی او را محدود کند.

بزرگترین تیشه‌ای که به ریشهٔ اخلاق زده شده، به نام آزادی و از راه همین تفسیر غلطی است که از آزادی شده است.

وقتی که از آقای راسل سؤال می‌شود: «آیا خود را به

هیچ یک از سیستمهای اخلاقی مقید می‌دانید؟» جواب می‌دهد:

«آری، ولی جدا ساختن اخلاق از سیاست کار بسیار دشواری است. به عقیدهٔ من علم اخلاق بایستی بدین‌طریق عرضه شود: فرض کنید زیدی بخواهد فلان عمل را که برای خودش مفید بوده و در عین حال به همسایگانش زیان می‌رساند انجام بدهد. اگر زید بدین‌طریق برای همسایگان خود ایجاد مزاحمت کند آنان گرد هم جمع شده و خواهند گفت: «ما به هیچ‌وجه موافق نیستیم، باید کاری کرد که او سوءاستفاده نکند.» بنابراین ملاحظه می‌شود که کار ما به یک امر جنایی مختوم می‌گردد و این قضیه کاملاً منطقی و عقلانی است. روش اخلاقی من عبارت از ایجاد هماهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع می‌باشد.»[۱]

۱. جهانی که من می‌شناسم، ص ۶۴ و ۶۵.

این روش اخلاقی از لحاظ عملی بودن کمتر از مدینهٔ فاضلهٔ افلاطون نیست. آقای راسل در اخلاق مقدساتی را به رسمیت نمی‌شناسد، معانی و مفاهیمی که انسان آنها را برتر از منافع مادی شخص خود بداند و به خاطر آنها میل و خواست و ارادهٔ خود را محدود کند سراغ ندارد، اخلاقی را که مبتنی بر چنین معانی و مفاهیم باشد اخلاق «تابو» می‌خواند، یگانه چیزی را که مقدس می‌شمارد آزادی خواست و اراده و میل است، آزادی اراده و میل را فقط با مواجه‌شدن با میل و ارادهٔ دیگران در جهت مقابل قابل تحدید می‌داند، آنگاه گرفتار این بن‌بست می‌شود که در این صورت چه قدرتی می‌تواند آزادی شخص را محدود کند و او را در مقابل آزادیهای دیگران وادار به تسلیم و احترام نماید؟ می‌گوید: قدرت منع و جلوگیری دیگران؛ می‌گوید: من که به خاطر منافع خودم می‌خواهم منافع دیگران را به خطر اندازم، آنها به خاطر منافع خودشان با یکدیگر اتفاق خواهند کرد و جلوی مرا خواهند گرفت و من ناچار تسلیم خواهم شد و اجباراً منافع خصوصی خود را با منافع عمومی هماهنگ خواهم کرد.

آقای راسل می‌خواهد با این بیان، منافع خصوصی را حافظ

و نگهدار حقوق عمومی معرفی کند. همین‌جاست که عقیم‌بودن فلسفهٔ اخلاقی او روشن می‌گردد.

بدیهی است اگر فرض کنیم همیشه افراد اجتماع یا گروههای اجتماعی، دارای قدرت و همیشه افراد و گروهها آمادهٔ اتفاق و اتحاد علیه متجاوز می‌باشند و همیشه یک فرد که دارای قدرت کمتری است تصمیم می‌گیرد علیه منافع اکثریت گام بردارد، البته در این صورت فرضیهٔ آقای راسل درست از آب درخواهد آمد. اما آیا همیشه افراد و گروهها دارای قدرت مساوی هستند؟ آیا همیشه کسانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند آمادهٔ اتفاق و اتحادند؟ آیا همیشه فرد علیه منافع اکثریت تصمیم می‌گیرد؟ متجاوز تا به زور و قدرت خود اعتماد نداشته باشد دست به تجاوز نمی‌زند.

اخلاقی که آقای راسل پیشنهاد می‌کند قادر است تنها به ضعیفان توصیه کند که از زور نیرومندان بترسند و به حقوق آنها تجاوز نکنند، اما قادر نیست زورمندانی را که علیه ناتوانان اتفاق می‌کنند و اطمینان دارند که می‌توانند اعتراض آنان را با قوهٔ قهریه پاسخ دهند به ترک تجاوز توصیه کند، چون طبق این فلسفه عمل آنها ضداخلاقی نیست، زیرا آنها ضرورتی

نمی‌بینند که منافع خصوصی خود را با منافع عمومی هماهنگ کنند. این فلسفهٔ اخلاقی بهترین توجیه کنندهٔ حق زورگویی و دیکتاتوری است. عجب این است که آقای راسل شعار خود را در همهٔ عمر آزادیخواهی و حمایت از حقوق ناتوانان قرار داده است. اما فلسفه‌ای که برای اخلاق ساخته است پایه‌های دیکتاتوری را استحکام می‌بخشد. در فلاسفهٔ غرب از این نمونه‌ها باز هم هست که فیلسوفی فلسفه‌اش یک جور حکم می‌کند و شعار زندگی‌اش طور دیگر.

اما قسمت دوم. این قسمت مربوط به این است که ازدواج و تشکیل اجتماع خانوادگی تا چه حد جنبهٔ فردی و خصوصی دارد و تا چه حد جنبهٔ عمومی و اجتماعی. بدون شک در ازدواج تمتع شخصی و مسرت فردی وجود دارد؛ انگیزهٔ افراد در انتخاب همسر بهره‌مندشدن از مسرت و لذت بیشتر زندگی است. اکنون باید ببینیم آیا از آن نظر که دو فرد به نام زن و شوهر می‌خواهند زندگی مشترک و مقرون به خوشی و مسرتی تشکیل دهند و از شیرینیهای زندگی بهره‌مند گردند، بهتر و عاقلانه‌تر این است که کانون خانوادگی را کانون خوشیها و کامیابیهای جنسی قرار دهند و حداکثر مساعی خود را برای

لذت‌بخش نمودن این کانون صرف کنند و اما اجتماع بیرون (اجتماع بزرگ) محیط کار و فعالیت و برخوردهای دیگر باشد، یا بهتر این است که لذایذ و کامیابیهای جنسی از محیط خانوادگی به اجتماع بزرگ کشیده شود، کوچه و خیابان و مغازه‌ها و محیطهای اداری و باشگاهها و تفریحگاه‌های عمومی همه‌جا آمادهٔ انواع کامیابیهای جنسی نظری و لمسی و غیره بوده باشد؟

اسلام طریق اول را توصیه کرده است. اسلام اصرار فراوانی دارد که محیط خانوادگی آمادگی کامل برای کامیابی زن و شوهر از یکدیگر داشته باشد. زن یا مردی که از این نظر کوتاهی کند، مورد نکوهش صریح اسلام قرار گرفته است. اسلام اصرار فراوانی به خرج داده که محیط اجتماع بزرگ محیط کار و عمل و فعالیت بوده و از هر نوع کامیابی جنسی در آن محیط خودداری شود. فلسفهٔ تحریم نظر بازی و تمتعات جنسی از غیر همسر قانونی، و هم فلسفهٔ حرمت خودآرایی و تبرّج زن برای بیگانه همین است.

کشورهای غربی که ما اکنون کورکورانه از آنها پیروی می‌کنیم راه دوم را انتخاب کرده‌اند. کشورهای غربی در انتقال

دادن کامیابیهای جنسی از کانون خانوادگی به محیط اجتماعی بیداد کرده‌اند و جریمه‌اش را هم می‌دهند؛ فریاد متفکرینشان بلند است. آنها وقتی که می‌بینند برخی کشورهای کمونیستی جلو این کارها را گرفته و مانع هدر دادن نیروهای جوانان در اجتماع شده‌اند، به چشم غبطه به آنها می‌نگرند.

اگر زندگی و خوشی و مسرت در زندگی را مساوی با اِعمال شهوت بدانیم و چنین فرض کنیم که هر کس بیشتر می‌خورد و می‌خوابد و عمل آمیزش انجام می‌دهد، او از مسرت و خوشی بیشتری بهره‌مند است و به عبارت دیگر اگر استعدادهای بهجت‌زای انسانی و موجبات ناراحتیهای او را محدود بدانیم به آنچه حیوانات دارند، البته انتقال کامیابیهای جنسی از کانون خانوادگی به اجتماع بزرگ لذت و مسرت بیشتری خواهد داشت.

اما اگر بتوانیم تصور کنیم که اتحاد روح زن و شوهر و عواطف صمیمانه‌ای که احیاناً تا آخرین روزهای پیری که غریزهٔ جنسی فعالیتی ندارد باقی است برای زندگی ارزش بیشتر و بالاتری دارد، اگر بتوانیم تصور کنیم که لذتی که یک مرد از مصاحبت همسر مشروع و وفادارش [می‌برد] با لذتی که

از مصاحبت یک زن هرجایی می‌برد تفاوت دارد، کوچکترین تردیدی در این جهت نخواهیم کرد که به خاطر بهره‌مند شدن از مسرت بیشتر و آرامش بیشتر لازم است عواطف جنسی افراد را محدود به همسر قانونی کرد و محیط و کانون خانوادگی را به این کار، و اجتماع بزرگ را به کار و فعالیت اختصاص دهیم.

مطلب مهمتر جنبه‌های اجتماعی مسألهٔ ازدواج است. [ازدواج] تنها برای این نیست که زن و مرد از مصاحبت یکدیگر لذت بیشتری ببرند. ازدواج و تشکیل کانون خانوادگی ایجاد کانون پذیرایی نسل آینده است. سعادت نسلهای آینده بستگی کامل دارد به وضع اجتماع خانوادگی. دست توانای خلقت برای ایجاد و بقا و تربیت نسلهای آینده علایق نیرومند زن و شوهری را از یک طرف و علایق پدر و فرزندی را از طرف دیگر به وجود آورده است. عواطف اجتماعی و انسانی در محیط خانوادگی رشد می‌کنند. روح کودک را حرارت محیط فطری و طبیعیِ چندصد درجهٔ پدر و مادر، نرم و ملایم می‌کند.

ما وقتی که می‌خواهیم عواطف دو نفر را نسبت به یکدیگر

تحریک کنیم می‌گوییم افراد یک ملت برادر یکدیگرند، یا می‌گوییم افراد بشر همه برادر یکدیگر و عضو یک خانواده هستند. قرآن کریم عواطف پاک ایمانی مؤمنین را به عواطف برادری تشبیه می‌کند: «اِنَّمَا الْمُؤْمِنونَ اِخْوَةٌ»[۱]. عواطف برادری تنها از خویشاوندی و همخونی پیدا نمی‌شود؛ عمده این است که دو برادر در یک کانون محبت بزرگ می‌شوند. راستی اگر عواطف برادری که ناشی از کانون باصفا و پرمهر خانوادگی است از میان برود آیا افراد اجتماع می‌توانند کوچکترین عواطفی نسبت به یکدیگر داشته باشند؟

می‌گویند در اروپا تا حدود زیادی عدالت هست اما عواطف بسیار کم است؛ حتی در میان برادران و پدران و فرزندان عواطف کمی مشاهده می‌شود، برخلاف مردم مشرق‌زمین؛ چرا؟ برای اینکه این‌گونه عواطف در کانونهای باصفا و صمیمی و پرمهر خانوادگی رشد می‌کند، اما در اروپا چنین صفا و صمیمیت و وحدت و یگانگی میان زنان و شوهران وجود ندارد. چرا این یگانگی که معمولاً در

---

۱. حجرات / ۱۰.

مشرق‌زمین میان زنان و شوهران وجود دارد در آنجا وجود ندارد؟ برای اینکه در آنجا عواطف جنسی زن و مرد به یکدیگر اختصاص ندارد؛ هر کدام به طور نامحدود می‌توانند لااقل از تمتعات نظری و لمسی در اجتماع بزرگ بهره‌مند شوند.

۴

اصل «آزادی» که پایهٔ فلسفی اخلاق به اصطلاح نوین جنسی است به طور اجمال در صفحات قبل مورد بحث قرار گرفت. در اینجا می‌خواهیم اصل «لزوم پرورش استعدادهای طبیعی انسان» را که پایهٔ تربیتی این سیستم اخلاقی است بررسی کنیم. پس از آن البته به بررسی پایهٔ روانی آن خواهیم پرداخت.

به استناد اصل «لزوم پرورش استعدادها» گفته می‌شود که تربیت سعادتمندانه برای فرد و مفید به حال اجتماع، آن است

که سبب گردد استعدادهای فطری و طبیعی بشر بروز و ظهور کند و شکوفان و بارور گردد.

شکوفان شدن استعدادها علاوه بر اینکه موجب مسرّت خاطر و نشاط کامل فرد می‌گردد، تعادل روحی او را حفظ می‌کند و او را آرام نگه می‌دارد و در نتیجه اجتماع نیز از او آسایش می‌بیند، برخلاف جلوگیری و تحت فشار قرار دادن آنها که موجب هزاران ناراحتی و اضطراب و جنایت و انحراف می‌گردد.

گفته می‌شود اخلاق جنسی کهن به دلیل اینکه مانع رشد و شکوفان شدن یک استعداد کامل طبیعی و فطری یعنی غریزهٔ جنسی یا غریزهٔ به اصطلاح «عشق» است و عشق را خبیث می‌داند محکوم است؛ اخلاق نو به دلیل آنکه عشق را آزاد و محترم می‌شمارد و با موجبات رشد و تقویت آن به مبارزه برنمی‌خیزد مزیت و رجحان دارد.

ما برای اینکه بررسی کامل از این اصل کرده باشیم لازم است مطالب ذیل را رسیدگی کنیم:

۱. آیا اخلاق اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مباین است؟

۲. کشتن نفس یعنی چه؟

۳. اخلاق نوین جنسی بزرگترین عامل آشفتگی غـرایـز و مانع رشد طبیعی استعدادهاست.
۴. دموکراسی در اخلاق
۵. مقایسهٔ اخلاق جنسی با اخلاق اقتصادی و اخلاق سیاسی
۶. مهجوری و مشتاقی
۷. رشد شخصیت از نظر غریزهٔ عشق
□

آیا اخلاق اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مباین است؟

اینکه می‌گویند استعدادهای طبیعی را باید پروراند و نباید از آن جلوگیری کرد، مورد قبول ماست. اگر دیگران فقط از راه آثار نیکی که در پرورش استعدادها و آثار سوئی که در منع و جلوگیری از پرورش آنها دیده‌انـد بـه لزوم ایـن کـار تـوصیه می‌کنند، ما علاوه بر این راه از راه دیگر که به اصطلاح برهان «لِمّی» است بر این مدعا استدلال می‌کنیم.

ما می‌گوییم خداوند نه عضوی از اعضای جسمانی را بیهوده آفـریده است و نـه استعدادی از اسـتعدادهـای روحـی را، و همان‌طوری که همهٔ اعضای بدن را باید حفظ کرد و به آنها

غذای لازم باید رساند، استعدادهای روحی را نیز باید ضبط کرد و به آنها غذای کافی داد تا سبب رشد آنها شود.

ما فرضاً از راه آثار به لزوم پرورش استعدادها و عدم جلوگیری از آنها پی نبرده بودیم، خداشناسی ما را به این اصل هدایت می‌کرد؛ همچنانکه می‌بینیم در صد سال پیش که هنوز درست به آثار نیک پروراندن استعدادها و آثار سوء ترک پرورش آن پی نبرده بودند دانشمندانی به همین دلیل به حفظ اعضای بدن و مهمل نگذاشتن قوای نفسانی توصیه می‌کردند.

پس در اثر [و] لزوم پروراندن استعدادها به طور کلی جای تردید نیست، بلکه مفهوم لغت «تربیت» که از قدیم برای این مقصود انتخاب شده است همین معنی را می‌رساند. لغت «تربیت» مفهومی جز پروراندن ندارد. علیهذا بحث در این نیست که آیا باید استعدادها را پرورش داد یا نه؟

بحث در این است که راه صحیح پرورش طبیعی استعدادهای بشر که به هیچ نوع آشفتگی و بی‌نظمی و اختلال منجر نشود چیست؟

ما ثابت می‌کنیم که رشد طبیعی استعدادها و از آن جمله استعداد جنسی تنها با رعایت مقررات اسلامی میسر است و

انحراف از آن سبب آشفتگی و بی‌نظمی و حتی سرکوبی و زخم‌خوردگی این استعداد می‌گردد. اکنون لازم است نظری به منطق اسلام در زمینهٔ اخلاق و تربیت به‌طورکلی و اجمال بیفکنیم.

برخی کوته‌نظران می‌پندارند که اخلاق و تربیت اسلامی با رشد طبیعی استعدادها مباین است و بر اساس جلوگیری و منع آنها بنا شده است. اینان تعبیرات اسلامی را در زمینهٔ تهذیب و اصلاح نفس بهانه و مستمسک قرار داده‌اند. در قرآن کریم پس از چندین سوگند، به صورت مؤکّدی می‌فرماید: «**قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکیّٰها**»[1] یعنی به حقیقت رستگار شد آن کس که نفس خویش را پاکیزه کرد.

از این جمله فهمیده می‌شود که اولاً قرآن کریم آلوده‌شدن ضمیر انسان را ممکن می‌شمارد، و ثانیاً پاکیزه کردن ضمیر را از آن آلودگیها در اختیار خود شخص می‌داند، و ثالثاً آن را لازم و واجب می‌شمارد و سعادت و رستگاری را در گرو آن می‌داند.

---

۱. شمس / ۹.

این سه مطلب هیچ‌کدام قابل انکار نیست. هیچ مکتب و روشی نیست که نوعی آلودگی را در روان و ضمیر انسان ممکن نشمارد و به پاکیزه کردن روان از آن آلودگی توصیه نکند. ضمیر انسان مانند ترکیبات بدنی او اختلال‌پذیر است. انسان آن اندازه که از ناحیهٔ شخص خود در اثر آلودگیها و اختلالات روحی آزار می‌بیند از ناحیهٔ طبیعت یا انسانهای دیگر آزار نمی‌بیند؛ لهذا رستگاری انسان بدون پاکی و تعادل روانی میسر نیست. در آنچه مربوط به این تعبیر قرآنی است جای شبهه نمی‌باشد.

در قرآن کریم تعبیر دیگری هست که نفس انسان را با صفت «امّارةٌ بالسّوء» (فرمان‌دهنده به شر) توصیف می‌کند. این تعبیر این پرسش را پیش می‌آورد که آیا از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی انسان شریر است؟ (اگر قرآن از جنبهٔ فلسفهٔ نظری، طبیعت نفسانی انسان را ذاتاً شریر می‌داند ناچار در فلسفهٔ عملی راهی که انتخاب می‌کند این است که پروراندن و رشد دادن این موجود شریر بالذات خطاست؛ باید آن را همواره ضعیف و ناتوان و تحت فشار و زجر قرار داد و مانع ظهور و بروز و فعالیت وی شد و احیاناً آن را باید از میان برد)

یا از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی شریر بالذات نیست، بلکه در حالات خاصی و به سبب عوارضی سر به طغیان و شرارت برمی‌دارد؛ یعنی قرآن از جنبهٔ فلسفهٔ نظری به طبیعت نفسانی بدبین نیست و آن را منشأ شرور نمی‌داند و قهراً در فلسفهٔ عملی راهی که انتخاب می‌کند نابود کردن یا ضعیف نگه‌داشتن و موجبات طغیان فراهم کردن نیست.

در این صورت پرسش دومی پیش می‌آید و آن اینکه چه چیزهایی سبب طغیان و اضطراب و سرکشی قوای نفسانی می‌گردد و از چه راهی می‌توان آن را آرام کرد و به اعتدال برگرداند؟

ما به هر دو پرسش پاسخ می‌دهیم.

کوته‌نظران همین‌قدر که دیده‌اند اسلام نفس را به عنوان «فرمانده شرارت» یاد کرده است، کافی دانسته‌اند که اخلاق و تربیت اسلامی را متهم کنند به اینکه به چشم بدبینی به استعدادهای فطری و منابع طبیعی وجود آدمی می‌نگرد و طبیعت نفسانی را شریر بالذات و پروراندن آن را خطا می‌شمارد.

ولی این تصور خطاست. اسلام اگر در یک جا نفس را با

صفت «امّارةٌ بالسّوء» یاد کرده است، در جای دیگر با صفت «النّفس اللّوّامه» یعنی ملامت‌کنندهٔ خود نسبت به ارتکاب شرارت، و در جای دیگر با صفت «النّفس المطمئنّه» یعنی آرام‌گیرنده و به حد کمال رسیده یاد می‌کند.

از مجموع اینها فهمیده می‌شود که از نظر قرآن کریم طبیعت نفسانی انسان مراحل مختلفی می‌تواند داشته باشد؛ در یک مرحله به شرارت فرمان می‌دهد، در مرحلهٔ دیگر از شری که مرتکب شده است ناراحت می‌شود و خود را ملامت می‌کند، در مقام و مرحلهٔ دیگر آرام می‌گیرد و گرد شر و بدی نمی‌گردد.

پس اسلام در فلسفهٔ نظری خود طبیعت نفسانی انسان را شریر بالذات نمی‌داند و قهراً در فلسفهٔ عملی خود نیز مانند سیستمهای فلسفی و تربیت هندی یا کلبی یا مانوی یا مسیحی از روش نابودکردن قوای نفسانی و یا لااقل حبس با اعمال شاقّهٔ آنها پیروی نمی‌کند، همچنانکه دستورهای عملی اسلام نیز شاهد این مدعاست.

این مطلب که نفس انسان در مقامات و مراحل و شرایط خاصی بشر را واقعاً به شرارت فرمان می‌دهد و حالت خطرناکی پیدا می‌کند مطلبی است که اگر در قدیم اندکی ابهام

داشت امروز در اثر پیشرفتهای علمی در زمینه‌های روانی کاملاً مسلّم شده است. از همه شگفت‌تر این است که قرآن کریم در توصیف نفس نمی‌گوید: «داعیةٌ بالسّوء» (دعوت‌کننده به سوی بدی و شر)، می‌گوید «**امّارةٌ بالسّوء**» (فرمان‌دهنده به بدی و شر). قرآن کریم در این تعبیر خود این مطلب را می‌خواهد بفهماند که احساسات نفسانی بشر آنگاه که سر به طغیان برمی‌آورد بشر را تنها به سوی جنایت و اعمال انحرافی دعوت نمی‌کند، بلکه مانند یک قدرت جابر مسلط دیکتاتور فرمان می‌دهد. قرآن با این تعبیر، تسلط و استیلای جابرانهٔ قوای نفسانی را در حال طغیان بر همهٔ استعدادهای عالی انسانی می‌فهماند، و این رازی است که [تا] دورانهای اخیر روانشناسی کشف نشده بود.

امروز ثابت شده که احساسات منحرف احیاناً به طرز مرموزی بر دستگاه ادراکی بشر فرمان می‌راند و مستبدانه حکومت می‌کند و دستگاه ادراکی ناآگاهانه فرمانهای آن را اجرا می‌کند.

اما پاسخ پرسش دوم که چه چیزهایی موجب طغیان و آشفتگی و چه چیزی سبب آرامش و تعادل روحی می‌گردد؟

ما پاسخ این پرسش را آنگاه که در اطراف پایهٔ سوم اخلاق نوی جنسی ـ که پایهٔ روانی است ـ بحث می‌کنیم ذکر خواهیم کرد.

کشتن نفس یعنی چه؟

یک پرسش دیگر باقی است و آن اینکه اگر از نظر اخلاق اسلامی استعدادهای طبیعی نباید نابود شود، پس تعبیر به «نفس کشتن» یا «میراندن نفس» که احیاناً در تعبیرات دینی و بیشتر در تعبیرات معلمین اخلاق اسلامی و بالأخص در تعبیرات عارف مشربان اسلامی آمده است چه معنی و چه مفهومی دارد؟ پاسخ این پرسش از آنچه قبلاً گفتیم روشن شد. اسلام نمی‌گوید طبیعت نفسانی و استعدادهای فطری طبیعی را باید نابود ساخت، اسلام می‌گوید «نفس امّاره» را باید نابود کرد. همچنانکه گفتیم نفس امّاره نمایندهٔ اختلال و بهم‌خوردگی و نوعی طغیان و سرکشی است که در ضمیر انسان به علل خاصی رخ می‌دهد. کشتن نفس امّاره معنی خاموش کردن و فرونشاندن فتنه و طغیان را در زمینهٔ قوا و استعدادهای نفسانی می‌دهد. فرق است میان خاموش کردن فتنه و نابود کردن قوایی

که سبب فتنه می‌گردند. خاموش کردن فتنه، چه در فتنه‌های اجتماعی و چه در فتنه‌های روانی، مستلزم نابود کردن افراد و قوایی که سبب آشوب و فتنه شده‌اند نیست، بلکه مستلزم این است که عواملی که آن افراد و قوا را وادار به فتنه کرده است از بین برده شود. بعداً خواهیم گفت که این نوع میراندن گاهی به اشباع و ارضاء نفس حاصل می‌شود و گاهی به مخالفت با آن.

این نکته باید اضافه شود که در تعبیرات دینی، ما هرگز کلمه‌ای که به معنی «نفس کشتن» باشد پیدا نمی‌کنیم؛ تعبیراتی که هست ـ که البته از دو سه مورد تجاوز نمی‌کند ـ به صورت «میراندن نفس» است.

۵

آشفتگی غرایز و میلها

مسائل را یکجانبه دیدن و از جوانب دیگر غفلت کردن گاهی زیانهای جبران‌ناپذیری به دنبال خود می‌آورد. کاوشها و کشفیات روانی در یک قرن اخیر ثابت کرد که سرکوبی غرایز و تمایلات و بالأخص غریزهٔ جنسی مضرّات و ناراحتیهای فراوانی به بار می‌آورد؛ معلوم شد اصلی که مورد قبول شاید اکثریت مفکّرین قدیم بود که هر اندازه غرایز و تمایلات طبیعی ضعیفتر نگه داشته شوند میدان برای غرایز و نیروهای

عالیتر مخصوصاً قوهٔ عاقله بازتر و بی‌مانع‌تر می‌شود اساسی ندارد؛ غرایز سرکوب‌شده و ارضاء نشده، پنهان از شعور ظاهر، جریاناتی را طی می‌کنند که چه از نظر فردی و چه از نظر اجتماعی فوق‌العاده برای بشر گران تمام می‌شود، و برای اینکه تمایلات و غرایز طبیعی بهتر تحت حکومت عقل واقع شوند و آثار تخریبی به بار نیاورند باید تا حد امکان از سرکوب‌شدن و زخم‌خوردگی و ارضاءنشدن آنها جلوگیری کرد.

روانشناسان ریشهٔ بسیاری از عوارض ناراحت‌کنندهٔ عصبی و بیماریهای روانی و اجتماعی را احساس محرومیت خصوصاً در زمینهٔ امور جنسی تشخیص دادند؛ ثابت کردند که محرومیتها مبدأ تشکیل عقده‌ها، و عقده‌ها احیاناً به صورت صفات خطرناک مانند میل به ظلم و جنایت، کبر، حسادت، انزوا و گوشه‌گیری، بدبینی و غیره تجلی می‌کند.

اصل بالا در موضوع زیانهای سرکوب‌کردن غرایز، از نوع کشفیات فوق‌العاده باارزش روانی است و در ردیف ارزنده‌ترین موفقیتهای بشر است.

مردم غالباً به واسطهٔ انس به محسوسات و آشنایی بیشتر با آنها، برای کشفیاتی ارزش زیاد قائل می‌شوند که در زمینهٔ امور

فنی و صنعتی و استخدام قوای طبیعت بی‌جان صورت گرفته باشد، اما کشفیاتی که در زمینهٔ مسائل روانی و روحی صورت می‌گیرد کمتر مورد توجه عامهٔ مردم می‌تواند قرار بگیرد، ولی از نظر مردم دانشمند و آگاه اهمیت مطلب محفوظ است.

هرچند کم و بیش در حکمتهایی که از گذشتگان به یادگار مانده و بالأخص در آثار اسلامی نشانه‌های زیادی از توجه به این حقیقت دیده می‌شود و عملاً بسیاری از معلمان و مربیان اخلاق از آن استفاده می‌کرده‌اند، اما به طور مسلّم اثبات علمی این حقیقت و کشف قوانین مربوط به آن از موفقیتهای علمی قرن اخیر است.

اکنون ببینیم این اصل چگونه مورد استفاده قرار گرفت؟ آیا مانند کشفیات پزشکی مثلاً پنی‌سیلین مورد استفاده قرار گرفت؟ متأسفانه پیچیدگی و چندجانبه‌بودن مسائل روانی از یک طرف و ارتباط موضوع و تمایلات بشر که خواه‌ناخواه در کورکردن بصیرت تأثیر دارد از طرف دیگر، نگذاشت آن استفاده‌ای که باید بشود صورت گیرد، بلکه خود این اصل بهانه و وسیله‌ای شد در جهت مخالفت یعنی برای اینکه موجبات سرکوب‌شدن غرایز و پیدایش آثار خطرناک روانی و

اجتماعی ناشی از آن خصوصاً در زمینهٔ امور جنسی بیشتر فراهم گردد؛ بر عقده‌ها و تیرگیهای روانی افزوده گردد؛ آمار بیماریهای روانی، جنونها، خودکشی‌ها، جنایتها، دلهره‌ها و اضطرابها، یأسها و بدبینی‌ها، حسادتها و کینه‌ها به صورت وحشتناکی بالا رود؛ چرا؟ برای اینکه سرکوب نکردن غرایز به معنی آزادگذاشتن میلها، و آزادگذاشتن میلها به معنی رفع تمام قیود و حدود و مقررات تفسیر شد.

پس از آنکه قرنها علیه شهوت‌پرستی به عنوان امری منافی اخلاق و عامل برهم‌زدن آرامش روحی و مخل به نظم اجتماعی و به عنوان نوعی انحراف و بیماری توصیه و تبلیغ شده بود، یکباره ورق برگشت و صفحه عوض شد؛ جلوگیری از شهوات و پابند بودن به عفت و تقوا و تحمل قیود و حدود اخلاقی و اجتماعی، عامل برهم‌زدن آرامش روحی و مخل به نظم اجتماعی و از همه بالاتر امری ضد اخلاق و تهذیب نفس معرفی شد. فریادها بلند شد: محدودیتها را بردارید تا ریشهٔ مردم‌آزاری و کینه‌ها و عداوتها کنده شود؛ عفت را از میان بردارید تا دلها آرام بگیرد و نظم اجتماعی برقرار گردد؛ آزادی مطلق اعلام کنید تا بیماریهای روانی رخت بربندد.

بدیهی است اینچنین فرضیهٔ به ظاهر شیرین و دلپذیری به عنوان اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی، طرفداران زیادی خصوصاً در میان جوانان مجرد پیدا می‌کند.

ما در کشور خودمان می‌بینیم چه کسانی از آن طرفداری می‌کنند. چه از این بهتر که خود را دراختیار دل، و دل را دراختیار هوس قرار دهیم و درعین حال عمل ما اخلاقی و انسانی شمرده شود و نام ما در لیست محصلین اخلاقی اجتماعی قرار گیرد؛ هم فال است و هم تماشا، هم کامجویی است و هم خدمت به نوع، هم تن‌پروری است و هم اصلاح نفس، هم شهوت است و هم اخلاق؛ بی‌شباهت به عشق مجازی که در میان برخی از متصوّف‌مآبان خودمان معمول بوده نیست؛ چه از این بهتر که آدمی از مصاحبت شاهدی زیباروی بهره‌مند گردد و این کار او سلوک الی‌الله شمرده شود!

نتیجه چه شد؟ از اول معلوم بود. آیا بیماریهای روانی معدوم شد؟ آرامش روحی جای اضطراب و دلهره را گرفت؟ خیر، متأسفانه نتیجهٔ معکوس بخشید؛ بدبختی بر بدبختیهای پیشین افزود، تا آنجا که بعضی از پیشقدمان آزادی جنسی که تیزهوش‌تر بودند سخن خود را به صورت تفسیر و تأویل

پس‌گرفتند، گفتند از حدود [و] مقررات اجتماعی چاره‌ای نیست؛ غریزه را از تمتعات جنسی نمی‌توان به‌طورکلی ارضاء و اشباع کرد، باید ذهن را متوجه مسائل عالی هنری و فکری کرد و غریزه را به طور [غیر] مستقیم به سوی این امور هدایت نمود. فروید یکی از این افراد است.

اخلاقی که امثال راسل از آن تبلیغ می‌کنند و نام آن را «اخلاق نوین» گذاشته‌اند همان است که ثمره‌اش آشفتگی بیش از پیش غرایز و تمایلات است و برخلاف مدعای آنها که اخلاق کهن را متهم به آشفته ساختن روح می‌کنند سیستم اخلاقی خود آنها سزاوار این اتهام است.

امروز پدیده‌های اجتماعی خاصی و به عبارت دیگر مشکلات اجتماعی مخصوصی پیدا شده که افکار علمای اجتماع را به خود مشغول داشته است.

در جامعهٔ امروز، جوانان به طور محسوسی از ازدواج شانه خالی می‌کنند، حاملگی و زاییدن و بچه بزرگ کردن به صورت امر منفوری برای زنان درآمده است، زنان به ادارهٔ امر خانه کمتر علاقه نشان می‌دهند، ازدواجهایی که نمونهٔ وحدت روح است جز در میان طبقاتی که به مقررات اخلاق کهن پایبندند

کمتر دیده می‌شود، جنگ اعصاب بیش از پیش رو به افزایش است و بالأخره آشفتگی روحی عجیبی محسوس و مشهود است.

گروهی می‌خواهند این عوارض را لازمهٔ قهری انقلاب صنعتی جدید بدانند و راه برگشت را بدین‌وسیله ببندند، درصورتی که اینها ربط زیادی به زندگی صنعتی و ازمیان رفتن زندگی کشاورزی ندارد؛ این عوارض ناشی از یک نوع به اصطلاح انقلاب فکری است و افراد خاصی هستند که مسؤولیت عمدهٔ این بدبختی بشریت را دارند.

راسل در گفتار خود دچار تناقض‌گوییها می‌گردد؛ گاهی سخت از آزادی جنسی حمایت می‌کند (که در بخشهای پیش برخی عبارات او را نقل کردیم) و گاهی اجباراً لزوم یک سلسله حدود و قیود اجتماعی را در این زمینه می‌پذیرد. ما برای اینکه سخن طولانی نشود از نقل و انتقاد آنها خودداری می‌کنیم.

□

حقیقت این است که اشباع غریزه و سرکوب نکردن آن یک مطلب است و آزادی جنسی و رفع مقررات و موازین اخلاقی مطلب دیگر. اشباع غریزه با رعایت اصل عفت و تقوا

منافی نیست، بلکه تنها در سایهٔ عفت و تقواست که می‌توان غریزه را به حد کافی اشباع کرد و جلو هیجانهای بیجا و ناراحتیها و احساس محرومیتها و سرکوب‌شدن‌های ناشی از آن هیجانها را گرفت. به عبارت دیگر پرورش دادن استعدادها غیر از پردادن به هوسها و آرزوهای پایان‌ناپذیر است.

یکی از مختصات و امتیازات انسان از حیوانات این است که دو نوع میل و تمنا در بشر ممکن است پیدا شود: تمناهای صادق، تمناهای کاذب. تمناهای صادق همانهاست که مقتضای طبیعت اصلی است. در وجود هر انسانی طبیعتِ میل به صیانت ذات، به قدرت و تسلط، به امور جنسی، به غذا خوردن و امثال اینها هست. هریک از این میلها هدف و حکمتی دارد. بعلاوه، همهٔ اینها محدودند ولی همهٔ اینها ممکن است زمینهٔ یک تمنای کاذب واقع شوند. اشتهای کاذبی که افراد در مورد خوردنیها پیدا می‌کنند مشهور و معروف همه است.

در بعضی از میلها و غرایز (که غریزهٔ جنسی از آنهاست) این تمنا غالباً به صورت یک عطش روحی درمی‌آید، یعنی قناعت و پایان‌پذیری را در آن راه نیست.

غریزهٔ طبیعی را می‌توان اشباع کرد، اما تمنای کاذب خصوصاً اگر شکل عطش روحی به خود بگیرد اشباع‌پذیر نیست.

اشتباه کسانی که برای جلوگیری از سرکوبی غرایز و به منظور رشد استعدادها رژیم اخلاق آزاد را به اصطلاح پیشنهاد کردند ناشی از این است که این تفاوت شگرف انسان و حیوان را نادیده گرفتند و به این جهت توجه نکردند که میل به بی‌نهایت در سرشت انسان نهفته است. انسان چه در زمینهٔ پول و اقتصادیات، چه در زمینهٔ سیاست و حکومت و تسلط بر دیگران و چه در زمینهٔ امور جنسی اگر زمینهٔ مساعدی برای پیشروی ببیند در هیچ حدی توقف نمی‌کند. خیال کردند که حاجت جنسی در وجود بشر فی‌المثل نظیر حاجت طبیعی هر کسی به ادرار و خالی کردن مثانه است. منع و حبس ادرار از نظر پزشکی مضرات فراوانی دارد، اما خالی کردن آن حدود و شرایطی ندارد. اگر فرضاً کسی قدم به قدم در کوچه‌ها و خیابانها محل مناسب و پاکیزه و مجانی برای ادرار بیابد، بیش از مقدار حاجت به آنها توجهی نخواهد کرد.

نهایت جهالت است که غریزهٔ جنسی یا غریزهٔ قدرت‌طلبی

یا پول‌پرستی بشر را از این قبیل بدانیم و توجه خود را تنها به جنبه‌های محرومیت و اشباع نشدن غریزه معطوف کنیم و عوارض حیرت‌آور و پایان‌ناپذیر جهت مخالف را نادیده بگیریم.

اگر انسان در این زمینه‌ها مانند حیوانات ظرفیت محدود و پایان‌پذیری می‌داشت احتیاجی نبود نه به مقررات سیاسی و نه به مقررات اقتصادی و نه به مقررات جنسی؛ از نظر اخلاقی نیز نه نیازی به اخلاق سیاسی و اجتماعی بود، نه به اخلاق اقتصادی و نه به اخلاق جنسی؛ همان ظرفیت محدود طبیعی همهٔ مشکلات را حل می‌کرد. اما همچنانکه از مقررات و اخلاق محدودکننده در روابط اجتماعی و امور اقتصادی و از عفت و تقوای سیاسی و اجتماعی گریزی نیست، از مقررات و اخلاق محدودکنندهٔ جنسی و از عفت و تقوای جنسی نیز گریزی نمی‌باشد.

۶

انضباط جنسی، غریزهٔ عشق

دموکراسی در اخلاق

در اخلاق نیز مانند سیاست باید اصول آزادی و دموکراسی حکمفرما باشد؛ مطلب صحیح و درستی است؛ یعنی انسان باید با غرایز و تمایلات خود مانند یک حکومت عادل و دموکرات با تودهٔ مردم رفتار کند.

ولی عده‌ای آنجا که پای مسائل اخلاقی در میان می‌آید یا آنجا که انسان در مقابل خودش قرار گرفته و باید دربارهٔ رفتار

خودش با خودش قضاوت کند، عمداً یا سهواً دموکراسی را با خودسری و هرج و مرج و بی‌بندوباری اشتباه می‌کنند. اسلام دربارهٔ اخلاق جنسی همان را می‌گوید که جهان امروز دربارهٔ اخلاق سیاسی و اخلاق اقتصادی پذیرفته است.

اخلاق سیاسی به غریزهٔ قدرت و برتری‌طلبی مربوط است و اخلاق اقتصادی به حس افزون‌طلبی، همچنانکه اخلاق جنسی مربوط است به غریزهٔ جنسی. از نظر لزوم آزادی از یک طرف و لزوم انضباط شدید از طرف دیگر، هیچ تفاوتی میان این سه بخش اخلاق نیست. معلوم نیست چرا طرفداران اخلاق نوین جنسی این گشاده‌دستی‌ها را تنها دربارهٔ اخلاق جنسی جایز می‌شمارند؟!

رشد شخصیت از نظر غریزهٔ جنسی

یکی از مسائل مهم اخلاق جنسی مسألهٔ عشق است. چنانکه می‌دانیم فلاسفه از قدیم‌الایام برای عشق فصل مخصوصی باز کرده و به بررسی ماهیت آن پرداخته‌اند. ابن‌سینا رسالهٔ مخصوصی در عشق فراهم آورده است. عرفا عشق را در همهٔ اشیاء، ساری و عشق انسان به انسان را مظهر آن حقیقت کلی

دانسته‌اند.

شعرای اهل ادب با آنکه شهوت را امری حیوانی و پست شمرده‌اند، عشق را ستایش کرده و به آن افتخار کرده‌اند، تا آنجا که مقایسهٔ عقل و عشق و ترجیح عشق بر عقل بخشی از ادبیات ما را تشکیل می‌دهد.

عشقی که مورد ستایش واقع شده و از غیرمقولهٔ شهوت دانسته شده است تنها عشق الهی نیست؛ حتی عشق انسان به انسان نیز در بعضی از اقسامش امری شریف و خارج از مقولهٔ شهوت معرفی شده است.

نقطهٔ مقابل این عده افرادی بوده و هستند که عشق را چه از لحاظ مبدأ و چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ هدف، جز حدّت و شدّت غریزهٔ جنسی نمی‌دانند و به عشق مقدس ایمان و اعتراف ندارند. از نظر این عده استعمال عشق در مورد خداوند نیز خارج از نزاکت و ادب و عبودیت است.

از نظر دستهٔ اول عشق تقسیماتی دارد؛ یکی از اقسام آن عشق انسان به انسان است. این عشق نیز به نوبهٔ خود بر دو قسم است: جسمانی و نفسانی (و به تعبیر دیگر: حیوانی و انسانی). ولی از نظر دستهٔ دوم عشق تقسیمات و اقسامی ندارد، هر چه

هست همان شهوت است و بس.

امروز در میان بعضی از فلاسفهٔ جدید عقیدهٔ سومی پیدا شده است. از نظر این عده ریشهٔ همهٔ عشقها امر جنسی است ولی همین امر جنسی در شرایط خاصی تدریجاً تغییر شکل می‌دهد و خاصیت جنسی و شهوانی خود را از دست می‌دهد و جنبهٔ روحی و معنوی به خود می‌گیرد.

این عده به دوگونگی عشق قائل هستند، اما به معنی دوگونگی از لحاظ حالت و کیفیت و هدف و آثار، نه دوگونگی از لحاظ ریشه و مبدأ. از نظر این عده جای تعجب نیست که یک امر مادی شکل معنوی به خود بگیرد، زیرا میان مادیات و معنویات آنچنان دیوار غیرقابل عبوری وجود ندارد و به قول یکی از اهل نظر: «هر امر معنوی، اصل و پایهٔ مادی و طبیعی دارد و هر امر مادی یک گسترش و بسط معنوی.»[۱]

ما فعلاً نمی‌خواهیم وارد این بحث عمیق روانی و فلسفی بشویم و به نقل و نقد عقاید و آراء زیادی که در این باره ـ قدیماً و جدیداً ـ گفته شده بپردازیم. در اینجا همین‌قدر می‌گوییم خواه

۱. لذات فلسفه، ص ۱۳۵.

عشق ریشهٔ جنسی داشته باشد و خواه نداشته باشد، و به فرض اول خواه بتواند تغییر شکل و ماهیت بدهد و جنبهٔ معنوی و روحانی پیدا کند خواه نکند، در این جهت نمی‌توانیم تردید داشته باشیم که عشق از لحاظ آثار روانی و اجتماعی، یعنی از لحاظ تحولاتی که در روح فرد ایجاد می‌کند و از لحاظ تأثیراتی که در خلق آثار هنری و ذوقی و اجتماعی دارد، با یک شهوت سادهٔ حیوانی که هدفش صرفاً ارضاء و اشباع است تفاوت بسیار دارد.

حالت خاص شهوانی تا وقتی که صورت شهوانی دارد مقرون به خودخواهی است و در این حالت، انسان به موضوع شهوت به چشم یک ابزار و وسیله نگاه می‌کند، اما همینکه شکل عشق به خود گرفت، موضوع دلخواه آنچنان اصالت پیدا می‌کند که حتی از جان خواستار عزیزتر و گرانبهاتر می‌گردد و خواستار، فدایی موضوع دلخواه خود می‌شود؛ یعنی شخص خواستار از «خودی» بیرون می‌رود و لااقل خودی او خودی طرف را نیز دربرمی‌گیرد. از این‌روست که عشق به عنوان مربّی، کیمیا، معلّم و الهام‌بخش خوانده شده است.

سعدی می‌گوید:

هرکه عشق اندر او کمند انداخت
به مراد وی‌اش بباید ساخت
هرکه عاشق نگشت مرد نشد
نقره فائق نگشت تا نگداخت

یا مثلاً حافظ می‌گوید:

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود
اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش

ادبیات جهان پر است از این تعبیرات.

عشق را، هم غربی ستایش کرده هم شرقی، اما با این تفاوت که ستایش غربی از آن نظر است که وصال شیرین دربردارد، و حداکثر از آن نظر که به از میان رفتن خودی فردی ـ که همواره زندگی را مکدّر می‌کند ـ و به یگانگی در روح منجر می‌شود و دو شخصیت بسط یافته و یکی شده، توأم با یکدیگر زیست می‌کنند و از حداکثر لطف زندگی بهره‌مند می‌گردند؛ اما ستایش شرقی از این نظر است که عشق فی‌حد ذاته مطلوب و مقدس است؛ به روح شخصیت و شکوه می‌دهد، الهام‌بخش است، کیمیا اثر است، مکمل است، تصفیه کننده است، نه بدان جهت که وصالی شیرین در پی دارد و یا مقدمهٔ همزیستی پر از لطف

دو روح انسانی است. از نظر شرقی اگر عشق انسان به انسان مقدمه است، مقدمهٔ معشوقی عالیتر از انسان است و اگر مقدمهٔ یگانگی و اتحاد است، مقدمهٔ یگانگی و وصول به حقیقتی عالیتر از افق انسانی است[۱].

خلاصه اینکه در مسألهٔ عشق نیز مانند بسیاری از مسائل دیگر طرز تفکر شرقی و غربی متفاوت است. غربی در عین اینکه در آخرین مرحله عشق را از یک شهوت ساده جدا می‌داند و به آن صفا و رقّتی روحانی می‌دهد، آن را از چهارچوب مسائل زندگی خارج نمی‌سازد و به چشم یکی از مواهب زندگی اجتماعی به آن می‌نگرد، اما شرقی عشق را در مافوق مسائل عادی زندگی جستجو می‌کند.

□

اگر آن فرضیه را بپذیریم که می‌گوید عشق از لحاظ ریشه و هم از لحاظ کیفیت، هدف و آثار جز غریزهٔ جنسی نیست، عشق در اخلاق جنسی فصل جداگانه‌ای نخواهد داشت؛ آنچه دربارهٔ لزوم و عدم لزوم پرورش غریزهٔ جنسی گفته شد،

---

۱. رجوع شود به الهیات اسفار.

در این‌باره کافی است. و اما اگر عشق را از لحاظ ریشه و لااقل از لحاظ کیفیت و آثار روانی اجتماعی با غریزهٔ جنسی مغایر دانستیم، ناچاریم فصل جداگانه‌ای برای لزوم و عدم لزوم پرورش این استعداد باز کنیم؛ لزوم اشباع غریزهٔ جنسی کافی نیست که عشق را مجاز بشماریم، همچنانکه اشباع غریزهٔ جنسی برای پرورش این حالت نیمه‌معنوی کافی نیست و محرومیت از این موهبت ممکن است عوارضی داشته باشد که با اشباع حیوانی غریزهٔ جنسی چاره‌پذیر نیست.

راسل در **زناشویی و اخلاق** می‌گوید:

«کسانی که هرگز از وحدت صمیمانه و عمیق رفاقت پرشور یک عشق طرفینی بویی نبرده‌اند، درحقیقت شیرینی جنبه‌های زندگی را نچشیده‌اند و بی‌آنکه خود بدانند محرومیت از آن عواطف، آنان را به سوی قساوت، حسادت و زورگویی سوق می‌دهد.»

□

معمولاً گفته می‌شود که مذهب دشمن عشق است. باز طبق معمول، این دشمن این‌طور تفسیر می‌شود که چون مذهب،

عشق را با شهوت جنسی یکی می‌داند و شهوت را ذاتاً پلید می‌شمارد، عشق را نیز خبیث می‌شمارد.

ولی چنانکه می‌دانیم این اتهام دربارهٔ اسلام صادق نیست، دربارهٔ مسیحیت صادق است. اسلام شهوت جنسی را پلید و خبیث نمی‌شمارد تا چه رسد به عشق که یگانگی و دوگانگی آن با شهوت جنسی مورد بحث و گفتگو است.

اسلام محبت عمیق و صمیمی زوجین را به یکدیگر محترم شمرده و به آن توصیه کرده است و تدابیری به کار برده که این یگانگی و وحدت هرچه بیشتر و محکمتر باشد.

نکته‌ای که در اینجا هست و از آن غفلت شده این است: علت اینکه گروهی از معلمان اخلاق با عشق از نظر اخلاقی به مخالفت برخاسته‌اند و لااقل آن را اخلاقی نشمرده‌اند ضدیت عقل و عشق است. عشق آنچنان سرکش و نیرومند است که هرجا راه پیدا می‌کند به حکومت و سلطهٔ عقل خاتمه می‌دهد. عقل نیرویی است که به قانون فرمان می‌دهد و عشق به اصطلاح تمایل به آنارشی دارد و پابند هیچ رسم و قانونی نیست. عشق یک نیروی انقلابی انضباط‌ناپذیر آزادی‌طلبی است. علیهذا سیستمهایی که اساس خود را بر پایهٔ عقل

گذاشته‌اند نمی توانند عشق را تجویز کنند. عشق از جمله اموری است که قابل توصیه و تجویز نیست. آنچه در مورد عشق قابل توصیه است این است که اگر به حسب تصادف و به علل غیراختیاری پیش آید شخص باید چگونه عمل کند تا حداکثر استفاده را ببرد و از آثار مخرب آن مصون بماند.

□

مطلب عمده‌ای که در اینجا هست رابطهٔ عشق و عفت است. آیا عشق به مفهوم عالی و مفید خود، در محیطهای به اصطلاح آزاد بهتر رشد می‌یابد و یا عشق عالی توأم با عفت اجتماعی است؛ محیطهایی که در آنجا زن به حال ابتذال درآمده است کُشندهٔ عشق عالی است؟ این، مطلبی است که در قسمت آینده که آخرین قسمت این بحث است مطرح خواهد شد.

۷

عشق و عفت

ویل دورانت می‌گوید:

«در سرتاسر زندگی انسان، به اجماع همه، عشق از هرچیز جالب توجه‌تر است و تعجب اینجاست که فقط عدهٔ کمی دربارهٔ ریشه و گسترش آن بحث کرده‌اند. در هر زبانی دریایی از کتب و مقالات، تقریباً از قلم هر نویسنده‌ای دربارهٔ عشق پیدا شده

است و چه حماسه‌ها و درامها و چه اشعار شورانگیز که دربارهٔ آن به‌وجود آمده است، و با اینهمه چه ناچیز است تحقیقات علمی محض دربارهٔ این امر عجیب و اصل طبیعی آن و علل تکامل و گسترش شگفت‌انگیز آن، از آمیزش سادهٔ پروتوزوئا تا فداکاری دانته و خلسات پترارک و وفاداری هلوئیز به آبلارد.»[۱]

ما در صفحات قبل گفتیم آنچه مجموعاً از گفته‌های علمای قدیم و جدید دربارهٔ ریشه و هدف عشق و یگانگی یا دوگانگی آن با میل جنسی استنباط می‌شود سه نظریه است؛ و گفتیم عشق، هم در غرب و هم در شرق از شهوت تفکیک شده و امر قابل ستایش و تقدیسی شناخته شده است، ولی این ستایش و تقدیس آن‌طور که ما استنباط کرده‌ایم از دو جنبهٔ مختلف بوده‌است که قبلاً توضیح داده شد.

مطلب عمده در اینجا رابطهٔ عشق و عفت است. باید ببینیم

۱. لذات فلسفه، ص ۱۱۷.

این استعداد عالی و طبیعی در چه زمینه و شرایطی بهتر شکوفان می‌گردد؟ آیا آنجا که یک سلسله مقررات اخلاقی به نام عفت و تقوا بر روح مرد و زن حکومت می‌کند و زن به عنوان چیزی گرانبها دور از دسترس مرد است این استعداد بهتر به فعلیت می‌رسد یا آنجا که احساس منعی به نام عفت و تقوا در روح آنها حکومت نمی‌کند و اساساً چنین مقرراتی وجود ندارد و زن در نهایت ابتذال دراختیار مرد است؟ اتفاقاً مسأله‌ای که غیرقابل انکار است این است که محیطهای به اصطلاح آزاد مانع پیدایش عشقهای سوزان و عمیق است. در این گونه محیطها که زن به حال ابتذال درآمده است فقط زمینه برای پیدایش هوسهای آنی و موقتی و هرجایی و هرزه‌شدن قلبها فراهم است.

اینچنین محیطها محیط شهوت و هوس است نه محیط عشق به مفهومی که فیلسوفان و جامعه‌شناسان آن را محترم می‌شناسند یعنی آن چیزی که با فداکاری و ازخودگذشتگی و سوز و گداز توأم است، هشیارکننده است، قوای نفسانی را در یک نقطه متمرکز می‌کند، قوهٔ خیال را پر و بال می‌دهد و معشوق را آنچنانکه می‌خواهد در ذهن خود رسم می‌کند نه

آنچنانکه هست، خلّاق و آفرینندهٔ نبوغها و هنرها و ابتکارها و افکار عالی است.

□

بهتر است اینجا مطلب را از زبان خود دانشمندانی که طرفدار اصول نوینی در اخلاق جنسی می‌باشند بشنویم. ویل دورانت می‌گوید:

«یونانیان شعر عاشقانه را گرچه در مورد غیرطبیعی آن (عشق مرد به مرد) باشد می‌شناختند، و داستانهای هزار و یک شب نشان می‌دهد که سرودهای عاشقانه از قرون وسطی جلوتر بود ولی ترغیب عفت و پاکدامنی از طرف کلیسا که او را به علت دور از دسترس‌بودن، جذابیت بخشید مایهٔ نضج غزل عاشقانه گردید. حتی لارشفوکو نویسندهٔ نیش زن بزرگ می‌گوید: «چنین عشقی برای روح عاشق مانند جان برای بدن است»... این استحالهٔ میل جسمانی را به عشق معنوی چگونه توجیه کنیم؟ چه موجب می‌شود که این گرسنگی حیوانی چنان صفا و

لطف بپذیرد که اضطراب جسمانی به رقّت روحی تبدیل شود؟ آیا رشد تمدن است که به علت تأخیرانداختن ازدواج موجب می‌شود تا امیال جسمانی برآورده نشود و به درون‌نگری و تخیل سوق داده شود و محبوب را در لباس رنگارنگی از تخیلات امیال نابرآورده جلوه‌گر سازد؟ آنچه بجوییم و نیابیم عزیز و گرانبها می‌گردد. زیبایی یک شئ چنانکه خواهیم دید بستگی به قدرت میل به آن شئ دارد، میلی که با ارضاء و اقناع ضعیف می‌شود و با منع و جلوگیری قوی می‌گردد.»[1]

هم او می‌گوید:

«به عقیدهٔ ویلیام جیمز حیا امر غریزی نیست، بلکه اکتسابی است. زنان دریافتند که دست و دل بازی مایهٔ طعن و تحقیر است و این امر را به دختران خود

۱. لذات فلسفه، ص ۱۳۰.

یاد دادند... زنان بی‌شرم جز در موارد زودگذر برای مردان جذاب نیستند. خودداری از انبساط، و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است. اگر اعضای نهانی انسان را در معرض عام تشریح می‌کردند توجه ما به آن جلب می‌شد ولی رغبت و قصد به ندرت تحریک می‌گردید.

مرد جوان به دنبال چشمان پر از حیاست و بدون آنکه بداند حس می‌کند که این خودداری ظریفانه از یک لطف و رقّت عالی خبر می‌دهد. حیا (و درنتیجه عزیز بودن زن و معشوق واقع‌شدن او برای مرد) پاداشهای خود را پس‌انداز می‌کند و درنتیجه نیرو و شجاعت مرد را بالا می‌برد و او را به اقدامات مهم وامی‌دارد و قوایی را که در زیر سطح آرام حیات ما ذخیره شده است بیرون می‌ریزد.»[۱]

هم او می‌گوید:

۱. همان، ص ۱۳۳.

«امروز لباسهای سنگین فشارآور که مانند موانعی بودند از میان رفته‌اند و دختر امروز خود را با جسارت تمام از دست لباسهای محترمانه‌ای که مانع حمل بود رهانیده است. دامنهای کوتاه بر همهٔ جهانیان بجز خیاطان نعمتی است و تنها عیبشان این است که قدرت تخیل مردان را ضعیف‌تر می‌کند، و شاید اگر مردان قوهٔ تخیل نداشته باشند زنان نیز زیبا نباشند!»[1]

برتراند راسل در کتاب **زناشویی و اخلاق** در فصلی که به عنوان «عشق رمانتیک» باز کرده است می‌گوید:

«اصل اساسی عشق رمانتیک آن است که معشوقِ خود را بسیار گرانبها و به دست آوردنش را بسیار دشوار بدانیم... بهای زیادی که برای زن قائل می‌شدند نتیجهٔ روانشناسی اشکال تصرف وی

۱. همان، ص ۱۶۵.

بود.»[۱]

و نیز می‌گوید:

«از لحاظ هنرها مایهٔ تأسف است که به آسانی به زنان بتوان دست یافت و خیلی بهتر است که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه غیرممکن گردد... در جایی که اخلاقیات کاملاً آزاد باشد انسانی که بالقوه ممکن است عشق شاعرانه داشته باشد عملاً بر اثر موفقیتهای متوالی به واسطهٔ جاذبهٔ شخصی خود، ندرتاً نیازی به توسل به عالیترین تخیلات خود خواهد داشت.»[۲]

و نیز می‌گوید:

۱. زناشویی و اخلاق، ص ۳۶.
۲. همان، ص ۳۹ و ۴۰.

«کسانی هم که افکار کهنه را پشت سر گذاشته‌اند در معرض خطر دیگری در مورد عشق به مفهوم عمیقی که ما برای آن قائلیم قرار گرفته‌اند. اگر مردی هیچ‌گونه رادع اخلاقی در برابر خود نبیند یکباره تسلیم تمایلات جنسی شده و عشق را از کلیهٔ احساسات جدی و عواطف عمیق جدا ساخته و حتی آن را با کینه همراه می‌سازد.»[۱]

عجبا! آقای راسل در اینجا دم از اخلاقیات می‌زند. مقصود او از اخلاقیات چیست؟ او که عفت و تقوا را محکوم می‌کند، حتی ازدواج را مانع عشق بلکه مانع هیچ‌گونه تمتع از غیر همسر شرعی و قانونی نمی‌داند و معتقد است که زن فقط باید کاری بکند که از غیر همسر قانونی باردار نشود، او که زنا را جز درصورت عنف و یا درصورتی که صدمهٔ جسمی برطرف وارد شود مجاز می‌شمارد! او که اخلاق را جز تطبیق کردن و هماهنگ ساختن منافع خود با اجتماع نمی‌داند، او که چنین

۱. همان، ص ۶۴.

فکر می‌کند چه تصور صحیحی از اخلاقی که مانع و رادع تمایلات جنسی و پرورش‌دهندهٔ احساسات لطیف عشقی باشد دارد؟!

به هر حال، آنچه مسلّم است این است که محیطهای اشتراکی جنسی یا شبه اشتراکی که آقای راسل و امثال او پیشنهاد و آرزو می‌کنند، کُشندهٔ عشق به مفهومی است که فیلسوفان از آن دم می‌زنند و آن را اوج حیات و حد اعلای شور زندگی می‌خوانند، از او به عنوان معلم و مربی، الهام‌بخش و کیمیا یاد می‌کنند و کسی را که همهٔ عمر از آن بی‌نصیب مانده است لایق انسانیت نمی‌شمارند.

□

یادآوری دو نکته لازم است. یکی اینکه تفکیک عشق از شهوت و اینکه عشق، هم از لحاظ کیفیت، هم از لحاظ هدف با شهوت حیوانی و جنسی مغایر است، از آن جمله مسائل روحی است که با اصول ماتریالیستی سازگار نیست ولی به هر حال مورد قبول کسانی است که در مسائل روحی مادی فکر می‌کنند. راسل یک جا اعتراف می‌کند که:

«عشق چیزی بالاتر از میل به روابط جنسی است.»[۱]

در جای دیگر می‌گوید:

«عشق برای خود غایت و اصول اخلاقی خاصی دارد که بدبختانه تعالیم مسیحیت از یک طرف و عناد علیه اصول اخلاقی جنسی که قسمتی از نسل جوان امروز طالب آنند (و خود راسل آتش‌افروز این عناد است!) از طرف دیگر، آنها را تحریف و واژگون می‌سازد.»[۲]

نکتهٔ دیگر اینکه به نظر می‌رسد این حالت روحی که مغایر با شهوت جنسی ـ لااقل از لحاظ کیفیت و هدف ـ شناخته شده است دو نوع است و به دو صورت مختلف ظهور می‌کند؛ یکی به صورت حالت پرشور و پرسوز و گدازی که درنتیجهٔ دور از

۱. همان، ص ۶۲.
۲. همان، ص ۶۵.

دسترس بودن محبوب و هیجان فوق‌العادهٔ روح و تمرکز قوای فکری در نقطهٔ واحد از یک طرف، و حکومت عفاف و تقوا بر روح عاشق از طرف دیگر، تحولات شگرفی در روح ایجاد می‌کند، احیاناً نبوغ می‌آفریند؛ و البته هجران و فراق شرط اصلی پیدایش چنین حالتی است و وصال مدفن آن است و لااقل مانع است که به اوج شدت خود برسد و آن تحولات شگرفی که مورد نظر فیلسوفان است به وجود آورد.

این‌گونه عشقها بیشتر جنبهٔ درونی دارد؛ یعنی موضوع خارجی بهانه‌ای است برای اینکه روح از باطن خود بجوشد و برای خود معشوقی آنچنانکه دوست دارد بسازد و از دیدگاه خود آن‌طور که ساخته ـ نه آن طور که هست ـ ببیند. کم‌کم کار به جایی می‌رسد که به خود آن ساختهٔ ذهنی خو می‌گیرد و آن خیال را بر وجود واقعی و خارجی محبوب ترجیح می‌دهد.

نوع دیگر، آن مهر و رقّت و صفا و صمیمیتی است که میان زوجین در طول زمان در اثر معاشرت دائم و اشتراک در سختیها و سستیها و خوشیها و ناخوشیهای زندگی و انطباق یافتن روحیهٔ آنها با یکدیگر پدید می‌آید. اگر اجتماع، پاک و ناآلوده باشد و تمتعات زوجین همان‌طوری که اصول

عفاف و تقوا ایجاب می‌کند به یکدیگر اختصاص یابد، حتی در دوران پیری که شهوت خاموش است و قادر نیست زوجین را به یکدیگر پیوند دهد، آن عاطفهٔ صمیمانه سخت آنها را به یکدیگر می‌پیوندد.

نفقه‌دادن مرد به زن و شرکت عملی زن در مال مرد، از همه بالاتر اختصاص کانون خانوادگی به استمتاعات جنسی و اختصاص محیط بزرگ به کار و فعالیت، از علل عمدهٔ این صفا و صمیمیت است. تدابیری که اسلام در روابط زوجین و غیره به کار برده است سبب شده که در محیطهای اسلامی ـ برخلاف محیط اروپای امروز ـ این‌گونه صمیمیتها و مهر و صفاها و عشقها زیاد پیدا شود.

نوع اول مشروط به هجران و فراق است؛ تازیانهٔ فراق روح را حساستر و آتشین‌تر می‌کند؛ برخلاف این نوع از عشق که ما آن را صفا و صمیمیت می‌نامیم و اختصاص به زوجین دارد و در اثر وصال و نزدیکی کمال می‌یابد.

نوع اول در حقیقت پرواز و کنش و جذب و انجذاب دو روح متباعد است و نوع دوم وحدت و یگانگی دو روح معاشر. فرضاً کسی در نوع اول تردید کند، در نوع دوم نمی‌تواند تردید

داشته باشد.

در آیهٔ قرآن، آنجا که پیوند زوجیت را یکی از نشانه‌های وجود خداوند حکیم علیم ذکر می‌کند، با کلمهٔ «مودّت» و «رحمت» یاد می‌کند (چنانکه می‌دانیم «مودّت» و «رحمت» با شهوت و میل طبیعی فرق دارد)، می‌فرماید:

وَ مِنْ ا'یاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً... وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً[۱].

یکی از نشانه‌های خداوند این است که از جنس خود شما برای شما جفت آفریده است... و میان شما و آنها مهر و رأفت قرار داده است.

مولوی چه خوب این نکته را دریافته است آنجا که می‌گوید:

زُیِّنَ لِلنّاس حق آراسته است
زانچه حق آراست کی تانند رست

---

۱. روم / ۲۱.

چون پی یَشْکُنْ اِلَیْهاش آفرید
کی تواند آدم از حوّا برید
اینچنین خاصیتی در آدمی است
مهر، حیوان را کم است، آن از کمی است
مهر و رقّت وصف انسانی بود
خشم و شهوت وصف حیوانی بود

ویل دورانت این صفا و صمیمیت را که پس از خاتمهٔ شهوت نیز دوام پیدا می‌کند این‌طور توصیف می‌کند:

«عشق به کمال خود نمی‌رسد مگر آنگاه که با حضور گرم و دلنشین خود تنهایی پیری و نزدیکی مرگ را ملایم و مطبوع سازد. کسانی که عشق را فقط میل و رغبت می‌دانند فقط به ریشه و ظاهر آن می‌نگرند. روح عشق حتی هنگامی که اثری از جسم بجا نمانده باشد باقی خواهد بود. در این ایام آخر عمر که دلهای پیر از نو با هم می‌آمیزند، شکفتگی معنوی جسم

گرسنه به کمال خود می‌رسد.»[۱]

□

با همهٔ اختلافی که میان این دو نوع عشق وجود دارد و یکی مشروط به هجران است و دیگری به وصال، یکی از نوع ناآرامی و کشش و شور است و دیگری از نوع آرامش و سکون، در یک جهت مشترکند: هر دو گلهای باطراوتی می‌باشند که فقط در اجتماعاتی که بر آنها عفاف و تقوا حکومت می‌کنند می‌رویند و می‌شکفند. محیطهای [اشتراکی] جنسی یا شبه اشتراکی جنسی نه قادرند عشق به اصطلاح شاعرانه و رمانتیک به وجود آورند و نه می‌توانند در میان زوجین آنچنان صفا و رقّت و صمیمیت و وحدتی ـ که بدان اشاره شد ـ به وجود آورند.

۱. لذات فلسفه، ص ۱۳۴.

فهرست آیات قرآن کریم

متن آیه	نام سوره	شمارۀ آیه	صفحه
و... انّ النّفس لامّارةٌ بالسّوء...	یوسف	۵۳	۶۱، ۶۳
و من آیاته ان خلق لکم...	روم	۲۱	۱۱، ۱۰۰
انّما المؤمنون اخوةٌ...	حجرات	۱۰	۵۴
و لا اقسم بالنّفس اللّوّامه.	قیامت	۲	۶۳
یا ایّتها النفس المطمئنة.	فجر	۲۷	۶۳
قد افلح من زکّیٰها.	شمس	۹	۵۹

□

فهرست احادیث

متن حدیث	گوینده	صفحه
من اخلاق الانبیاء حبّ النساء.	ــ	۱۸
... ای عثمان! بدان که خدا مرا...	رسول اکرم صلّی الله علیه و آله	۱۹

□

فهرست اشعار

□

فهرست اسامی اشخاص

فهرست اسامی کتب، نشریات